

مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک

(آذرویه)

فیروزی ۱۹۹۸ (حوت ۱۳۷۶)

آنچه در این نوشتار می خوانید

- ۱- در آمدی بر موضوع
- ۲- برابند " تحقیقات دو هفته یی داکتر قادری در مورد طالبان.
- ۳- نقد آقای عنایت شریف کی ها را برآشفت.
- ۴- آقای م شفیق وجدان با " هفت بنای طالبی " اش منتقدان را تهدید مینماید.
- ۵- رفیع موذ رئیس پولیس طالبان " راوا " را تهدید نمود.
- ۶- فحاشی و برحرمتی خانم عالیہ راوی اکبر توسط " افغانی تولنه " ای های طالب نما.
- ۷- تحریف و تطهیر طالبان توسط حقوقدان کشور محترم داکتر روستار تره کی.
- ۸- " طالبان، خنجر دیگری بر کرده ی مردم ما " .
- ۹- " طالبان تاج و تخت " .
- ۱۰- پاکستان، " صوبہ سرحد " و " خلقی " ها.
- ۱۱- نگاہی به فعالیت خلقی ها در زندان پلچرخ.
- ۱۲- شمه ای از فعالیت خلقی ها ی طالبی شده در هند.
- ۱۳- اجمالی از مقایسه اعمال خلقی ها با طالبان.
- ۱۴- درنگی بر محور اساسی طالبان.
- ۱۵- موقف " افغان ملت " در برابر طلبان.
- ۱۶- متن سند سری؛ برخی از دلایل استخدام خلقی ها توسط آی اس آی .

نوشتار دست داشته که تقریباً ده سال قبل به شکل جزوه چاپ و پخش گردیده بود، مجله " پیام زن " ارگان نشراتی "راوا" ، اقدام به نشر آن تا قسمتی از متن عنوان هفتم در شماره های ۵۰ (مورخ قوس ۱۳۷۷- دسامبر ۱۹۹۸) شماره ۵۱ (سرطان ۱۳۷۸-جون ۱۹۹۹) و شماره ۵۲ (میزان ۱۳۷۸- اکتوبر ۱۹۹۹) خویش نمود . اما بقیه آن بنا بر ملحوظاتی که خود داند از چاپ باز ماند.

اینک بنا بر تقاضای علاقمندان ، تصمیم به چاپ دوم آن گرفته شد.

نشریه "قطب نما" هم اکنون اقدام به نشر این نوشتار در شماره (12) نموده است.

یاد آوری لازم نوشته های داخل قوس مربع [] در چاپ دوم این نوشتار اضافه شده است.

تاریخ این یادداشت (هژدهم سپتمبر ۲۰۰۶)

از دوستان گرانقدر علاقمند به مسایل افغانستان، در هندوستان، پاکستان، کانادا و امریکا سپاسگزارم که سلسله ای از نشرات و جزوه ها را به منظور تتبع به اختیار نگارنده این جزوه قرار داده اند. آذرویه (حوت ۱۳۷۶)

مدافعان قلم به دست طالب در تقابل با مدارک

۱- در آمدی بر موضوع:

تحلیل و ارزیابی پدیده های بیرونسو و ذهنی، چه در گستره طبیعت لامنتها؛ چه در بستر پر پیچ و خم اجتماع در حال ارتقاء؛ همینطور در قلمرو تفکر و آرمان انسان پویا؛ در تمام ادوار پر فراز و نشیب تاریخ بشری، بدون دخالت ذهنیت و تمایلات طبقاتی، سیاسی، فرهنگی، نژادی، زبانی، مذهبی، و اندیشوی پژوهنده و یا نویسنده، امری بوده است نادر و کمیاب. مزید بر آن هرگاهی که تحلیل و ارزیابی از اسالیب علمی و هنجارهای تجربی مایه نگرفته، و محقق از بررسی و شناخت کامل پدیده عاجز مانده، در چنین صورتی؛ اگر داده های فکری و استنباطات ذهنی، فاقد معرفت منطقی، بویژه در ساحه سیاست، زمینه ترویج و تبلیغ بیابد، جامعه را به جنبه‌ی تخالف و تخاصم، قتل و کشتار سم و سو داده، در نتیجه همزیستی باهمی، و همیاری سنتی ملیت‌ها و تمامی ارزشهای فرهنگی آنانرا به فاجعه، و محیط زیست شانرا به تجزیه خواهد کشاند؛ به مثل مقالات و نوشتارهای شماری از تحلیل‌گران، محققین و کاوشگران خارجی و نویسندگان افغان در مورد پدیده نازل شده‌ی طالبان بطور اخص، از همین گونه به شمار آید.

این نگاشته به چرایی تبلیغ جنبش طالبان به مثابه "نیروی ملی و غیر وابسته" و ...، از زبان شعبده‌بازان رسانه‌های گروهی و ژورنالیست‌مزدور، که همواره از منافع آزمندانه امپریالیست جهانی در رأس امپریالیست آمریکا قضا و جریانات و فاجعه‌های تباہی آفرین را تحلیل و تفسیر می‌نمایند، و با تردستی، حاصل دو جمع دو را "اقتصاد بازار آزاد" وانمود می‌سازند- قسماً پرداخته؛ ولی بر چگونگی نگاشته‌های آن‌ده از مدافعان افغانی طالب که به خاطر بازیافت کرسی‌های وزارت، سفارت، وکالت، و...، ویا کتمان پیشینه‌ی خفتبار سیاسی شان (خلق بودن)، بالون‌های اشتهارات امارت کارتونیک طالبی را با اشتیاقی آمیخته با هراس از آینده، پف کرده، و از رجز خوانی و مدیحه‌سرایی در مورد فتوحات، اوامر و نواهی آنان غرق لذت می‌شوند؛ درنگی خواهد داشت. از همین رو از خواننده‌گرمی، که جریانات و قضایای مخروبه‌ی در خون و آتش فرو برده شده‌ای به نام افغانستان را [که هم اکنون توسط امپریالیست آمریکا و شرکا اشغال شده] با دلواپسی و اندوه بی‌پایان تعقیب می‌نمایند، می‌طلبد تا با شکیبایی نوشته‌های این مجیز نویسان استحاله کرده‌ی طالبی را با سایر مطالب و منقولاتی که در رابطه با طالبان در اخبار و جراید انعکاس یافته، مورد مطالعه قرار دهند.

۲- برآیند "تحقیقات" دوهفته‌یی آقای داکتر قادری در مورد طالبان :

یکتن از این مجیز نویسان طالبی شده آقای داکتر عبدالنسیم قادری می‌باشد. موصوف که ظاهراً برای تعطیلات عید نوروز و دیدار خویشان و بستگان" به کابل ویران ساخته شده می‌رود، در ضمن دیدار از خویشان و بستگان، ذوق "تحقیق" در امور سیاسی- نظامی و اجتماعی بر سرش می‌زند. وی سعی می‌ورزد تا "از آنچه در افغانستان می‌گذرد"، "اطلاعات جامعی" به دست آورده، و آنرا بعد از جمع‌بندی از طریق نشریه‌ی ایرانی چاپ مونتریا کانادا ("پیوند"، شماره ۶۷ ماه‌ثور ...) به رخ جنایتکاران جمهوری اسلامی ایران (رقیب مسلکی طالبان) و همکاران غربیش بکشد. خامه‌پرتوان آقای قادری شماره فوق "پیوند" را چنین مزین ساخته است:

« متأسفانه باید بگویم که خبرهایی که در مورد طالبان در رسانه‌ها درج میشود صحت ندارد... من در ماه گذشته برای گذراندن تعطیلات عید نوروز و دیدار خویشان و بستگان به کابل رفتم در این بین سعی کردم اطلاعات جامعی از آنچه در افغانستان می‌گذرد بدست آورم. لیکن سعی کردم از آنچه در روزنامه شما و بعضی جراید خوانده بودم، مشاهده کنم، لیکن هرچه گشتم حتی یک مورد هم چنین چیزهایی ندیدم. آنچه که دیدم، امنیت، آرامش، نظم و مردمی راضی و خوشحال بود و نیروهایی که با ادب و متانت با مردم رفتار میکردند. و آنچه که بنده دیدم و شنیدم از این قرار بود که طالبان به عنوان یک دولت مسئول اسلامی موظف به ایجاد امنیت و جدی و با پشتکار، برای مبارزه با فساد، تبهکاری، فقر و ناامنی، ظلم و ویرانی ناشی از جنگ‌های داخلی تحمیل شده از طرف حکومت برهان الدین ربانی و حکمتیار قد علم کرده و با دست خالی و فقط با کمک جوانان مسلمان و با ایمان طلبه علوم و دانشجویان باقلب پرشور از عشق با آزادی و سربازی باک در مقابل لشکر تا دندان مسلح ربانی و احمد شاه مسعود مبارزه و ایستادگی کرد و شجاعانه آنها را عقب نشانده. »

" محق زمان " و مدافع تحصیل یافته طالبان با " تبحر " و " تخصص " ای که در ارزیابی قضایای سیاسی- نظامی و ارزشهای فرهنگی افغانستان دارد، در ظرف دو هفته به گرد آوری اطلاعات جامع از آنچه در افغانستان می گذرد می پردازد. لیکن بعد از گشت و گذار زیاد، حتی یک مورد هم از آنچه در نشریه " پیوند " و بعضی جراید در باره طالبان خوانده، نمی بیند و ؛ اما آنچه که مشاهده می کند " امنیت و آرامش، نظم و مردم راضی و خوشحال " است و رفتار نیکوی طالبان با مردم.

نویسنده می بیند و می شنود که طالبان به عنوان یک دولت مسئول اسلامی توظیف شد تا ایجاد امنیت نماید؛ اما نمی بیند و یا نمی خواهد بنویسد که صاحب منصبان ISI پاکستان بدون دغدغه خاطر در هر کوی و برزن کابل " چکر " می زنند. حتی در میدان های ورزشی کابل به بازی مورد علاقه ی شان (والیبال) می پردازند. همگان زمانی را به خاطر دارند که مشاورین روسی، بعلاوه ی اردو (ارتش)، در تمام نهاد های استخباراتی و امنیتی، منجمله ماموریت ها پولیس شهر کابل، دولت تره کی- امین مشغول کار و بار سیاسی اطلاعاتی بودند؛ مگر خلقی های آدمکش از وجود آنان اظهار بی خبری می نمودند. و حالا که در زیر بال و پناهی ISI و CIA خود را قرار داده اند، از وجود تعداد بی شمار اینان (پاکستانی و القاعده ای و ...) ابراز بی اطلاعی می نمایند. چه تکرار مسخره!

نویسنده ی غزعبلات نویس در مورد طالبان هزیان گویی اشرا بسط داده و گویا با فروتنی می خواهد که بگوید:

« بگذارید بگویم من در طول دو هفته اقامت در افغانستان از ظلم اثری ندیدم و هرچه تحقیق کردم حتی یک نفر زندانی سیاسی پیدا نکردم. زندان ها تقریباً خالی بود و فقط در زندان کابل چند نفر محدود کلاً از سارقین مسلح و رهنان و عاملین قتل و دزدی نگهداری می شدند. که آنهم برای حفظ امنیت هر کشور لازم است... طالبان زن را محترم میدارد. در کادر خانواده و نه در حاشیه خیابان ها. زن را آزاد می خواهد در چهار چوب قوانین مقدس اسلامی و زن را سربلند و مغرور می خواهد در تحت گرمی داشت هویت فرهنگ ملی و قومی افغان و او را عزیز میدارد به عنوان یک مادر سالم، نجیب و با حیا، عقیف و باوقار و همهء مردم را موظف می سازد که به چنین زنی تا حدی تقدس احترام بگذارند. ولی در عین حال طالبان هیچ زنی را زندانی نمی کند، شکنجه نمی کند و اعدام نمی کند. [مگر در استدیوم ورزشی کابل] »

موشگاف دوران، که از مراسم برگذاری سال نو در زیر ساطور طالبان تذکاری نمی دهد، با سرعت عجیبی (در مدت پانزده روز اقامتش) به تمام زندان های کشور سری می زند؛ اما محاسب را خالی می یابد و " فقط در زندان کابل چند نفر محدود کلاً از سارقین و رهنان و قاتلین نگهداری می شدند " را می بیند. (مثلیکه قصابان طالبی صرفاً از یک مسلخ انسانی در کابل استفاده می نمایند) و می بیند که برادران طالبی اش زن را در چهار چوب قوانین مقدس اسلامی سربلند و مغرور (بخوان سر افکنده و ذلیل) می خواهند و همه ای مردم را موظف می سازد که به چنین زنی تا حد تقدس احترام بگذارد! تو گویی مردم در گذشته ها به زن احترام قایل نبودند، به خاطر رنگ ناخن، انگشتان زن را قطع میکردند و در ملای عام با ضرب دُرّه و سیم گپیل زن را می زدند و آنانرا سنگسار می کردند.

کاندید آینده کرسی های " صُفه "، گونه ی طالبان پاکستانی و القاعده ای در خارجه، در اخیر نوشته جسته گریخته اش، دیپلمات مابانه ابراز نظر می نماید: « به هر حال به نظر من ملت افغانستان تحت رهبری طالبان راه درست زندگی خود را یافته است و با پیروی از این راه که ملهم از قران و قوانین شرع مقدس اسلام و نیز ملهم از فرهنگ اصیل و غنی جامعه ماست، روز بروز موفقتر، پیروز مندانه تر و سر بلندتر راهش را بسوی جلو می پیماید و ترسی از اکاذیب منتشره از طرف جمهوری اسلامی و همکاران غربی اش ندارد. »

بدین منوال مجیز نویس طالبی شده، که به انتظار اخذ مدال به خاطر « تحقیق » و « دستیابی معلومات جامع » از جانب CIA غرق در رویاء و تخیل دل انگیز شده، برآیند « تحقیق » و استنباط دو هفته بی اش از طالبان جاهل افغانی و طالبان وحشی و بی فرهنگ پاکستانی، هکذا مردم کشورش را به شکل مضحکی واقعیت جازده آنرا در برابر روشنفکران و تبعیدیان مبارز ایران قرار میدهد.

۳- " نقد " آقای عنایت شریف کی هارا برآشفست؟

حال بنگریم " نقد " آقای عنایت شریف از عملکرد طالبان، که زیر عنوان « امنیت، ولی چگونه و بکدام قیمت؟ » در شماره ۷ « زرنگار » مورخ ۱۲ می ۱۹۹۷ چاپ تورنتو منتشر شده، چه واکنش هایی را در پی داشته است:

« بسیاری از هموطنان ما شاید هم به دلایل قابل بحث از درک مسایل سیاسی طفره می روند... و با یک دید خیر خواهانه و صلح آمیز پیشنهاد می نمایند که بحث های سیاسی به جای نمی رسند و از آن باید پرهیز کرد. اما راه معقول... این نیست... راه حل منطقی در آن است... بپذیریم که بیطرفی به معنی حق گوئی است... نگارنده با اتکا به این گفته می خواهد که در این نوشته اساسی ترین سوال امروز را که داغ ترین محبت سیاسی شرایط کنونی کشور است، مطرح نماید: آیا چگونه موقفی در برابر طالبان باید اتخاذ کرد»

" منتقد " در پایان به اصطلاح نقدش " اساسی ترین سوال " را بدین سان پاسخ می دهد:

«... پس از اینهمه جنگ و خونریزی و تباهی و برادر کشی فعالیت مسلحانه علیه طالبان بخصوص در حالی که بدیل دلخواه دیگری نیز وجود ندارد، ره بجایی نمی برد. ولی فعالیت سیاسی برای متوجه ساختن طالبان و جهان به روشهای عقبگرایانه آنان و کوشش برای فراهم سازی زمینه یک حکومت قانونی و فراگیر در افغانستان که دموکراسی و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی کشور در شرایط قرن بیست و یکم و در پرتو جوهر حقیقی اسلام از اهداف اساسی آن باشد وظیفه هر کدام ماست.»

از دید "منتقد"، تمامی داره (دهاره) های مسلح، که زنجیر قلاده ی شان به دست پاکستان، جمهوری اسلامی ایران عربستان، امپریالیزم امریکا و روس است، برادران همدیگرند. و فعالیت مسلحانه ی بخشی از برادران علیه برادران دیگر (طالبان) ره به جایی نمی برد بخصوص که بدیل دلخواه دیگر نیز وجود ندارد، پس ما بیطرف ها باید در جبهه سیاسی تلاش نمائیم تا طالبان و جهان متوجه روشهای عقبگرایانه آنان (طالبان) شوند و کوشش شود که زمینه یک حکومت قانونی و فراگیر در افغانستان که دموکراسی و... در پرتو جوهر حقیقی اسلام از جمله هدف های اساسی آن باشد، فراهم گردد.

از منظر "منتقد"، «سرزمینی که مردانی چون میرویس نیکه و احمدشاه بابا را در خودپرورانیده، به یقین توانمندی آنرا خواهد یافت که مشکل فعلی خلای رهبری ملی را در کشور حل نماید.»

"منتقد" به مصداق مثل معروف «چیزی که دو شد، سه هم می شود» جمله فوق را در طبق اخلاص گذاشته به طالبان پیشکش کرده است.

ساده اندیش ترین راکت به دوش جهادی و یا ساطور بدست طالبی، از جمله فوق چنین استنباط می کند که از نظر آقای عنایت شریف، ربانی، مسعود، حکمتیار، سیاف، محقق، مزاری، محسنی، خلیلی، مولوی خالص، نبی محمدی، مجددی، حاجی "گلم جمع" (رشید دوستم)، قانونی، قاسم فهیم، معلم اعطاء، ملا عمر و امثال شان اجنت جنایتکار، غارتگر، وطن فروش و جاسوس (ISI, CIA, GRU, KGB, "واواک" ایران، و استخبارات عرب سعودی و...) نبوده؛ بلکه مردانی هستند؛ مثل میرویس نیکه و احمد خان ابدالی که می توانند از میان شان یکتن را به "رهبری ملی" انتخاب کنند، و بدینگونه "خلای رهبری ملی" را در کشور حل نمایند؟!)

با آنکه نگارنده (آقای عنایت شریف) در "نقدش" از طالبان، فقط و فقط نقد شفاهی دیگران (آنها) با کاربرد کلماتی؛ چون "برخی ها"، "بعضی ها"، "کسانی"، و "خانمی که انگشت دست او به جرم دیده شدن رنگ ناخن در آن بی رحمانه قطع شده" را آورده، و خود چنین روش ها را با نرمش و نوازش، "عقبگرایانه" وانمود ساخته است؛ با آنکه "پرتو جوهر حقیقی اسلام" (!) را بر مقوله با محتوای علماً شکل گرفته، یعنی دموکراسی تابانده و از حکومت فراگیر که تمام داره های مزدور را احتوا کند فرا نرفته؛ با آنکه ارتباط چاکر منشانه ی طالبان را با ISI و CIA برملاء نساخته و از بسیج مردم غیور آزادی پرست افغانستان علیه اجیران طالبی و سایر مزدوران روسی، ایرانی و عرب سعودی ذکری به میان نیاورده؛ با آنکه به دوره های ماقبل کودتای ننگین هفت ثور تماس گرفته؛ اما از حکومت تره کی - امین "خلقی" زیر نظارت KGB و فعالیت نظامی و سیاسی (کنونی) آنان و نسل نوی مدرسه ISI دیده ی ایشان در میان طالبان_ که "منتقد" نمیتواند از آن مستحضر نباشد_ حرفی به میان نیاورده؛ با آنکه موصوف عامدانه شخصیت ملی و جهان شناخت افغانستان، یعنی شاه امان الله را از قلم انداخته، با آنکه به خاطر دلخوشی ملا عمر از میرویس نیکه و احمد شاه بابا و سرز مین ایشان به تمجید و تحسین بر خاسته؛ ولی مدافع چیز نویس طالبان یعنی آقای محمد شفیق وجدان اینهمه مماشات و مدارای "منتقد" را "صف آرای در برابر طالبان" و "و بدون شک دشمنی با جامعه یکپارچه افغان" پنداشته و حکم تاریخی را متوجه مسببین اصلی این صف آرای نموده است.

ژورنالیست مسن یعنی آقای وجدان به درستی میداند که به اصطلاح "نقد" آقای عنایت شریف [که چند ماه بعد از انتشار "نقد"ش غرض همکاری با "رادیوی آزادی" و یا کدام رادیوی امپریالیستی از کانادا به اروپا تشریف بردند. و تا هم اکنون _ سپتمبر 2006_ در آنجا تشریف دارند] پرده برانداز راز طالبان نمی باشد؛ مگر وی چنین "نقدی" را بهانه قرار داده، هوشدار و اخطارش را متوجه آن سازمانها و نشراتی کرده که هر کدام از موضع سیاسی خودشان_ به شکل رادیکال و ریشه ای هویت اصلی طالبان را اشکار ساخته و میسازند.

۴- آقای شفیق وجدان با ساطور زنگار گرفته ی "هفت بنای طالبی" اش منتقدان را تهدید می نماید:

در شماره های ۸ و ۱۱ ماه جون ۱۹۹۷ "زرنگار" آقای وجدان هوشدار و دستورالعملی را در رابطه با طالبان این چنین به دست نشر سپرده است:

«... کسانی که طالبان را به حیث اکثریت و وسعت قلمرو آنها را به حیث قلمرو عمده قبول نموده حاضر به همکاری با آنها شده اند، حق دارند روی این تعهد بر اعمال زشت آنها (و در جای دیگر در مورد زشتی های می نویسد: فکر میکنم زشتی ها گاهی تابع زمان و گاهی تابع شرایط تعلیمی و اقتصادی میباشد و زمانی هم به خاطر اولویت ها از آن چشم پوشی شده میتواند) انگشت گذارند، ولی آنانی که چنین نیستند و یا با مخالفان آنان همکاری و سر شورانی دارند، دیگر آنها میتوانند از این موقف خود هر چه خواسته باشند بگویند. کسانی در مورد ریش، قطع دست، سنگسار، قصاص و حدود و حجاب با ارتباط طالبان صحبت مینمایند و ماهیت عقیده وی و احساسات اسلامی آنانرا، به حیث چیز فهم علوم دینی، درک نمی کنند و فرق دین اسلام و مسیحیت را در راه حل مسایل دنیوی نمی دانند، حق ندارند با چنین سطحی نگری در امور تخصصی بحث نمایند.»

آقای وجدان باز هم موضوع انتقاد را به شیوه ای اعضای «حزب دموکراتیک خلق» - که نمی خواستند غیر از اعضای آن حزب، دیگران از طرحها و عملکرد هایشان انتقاد کنند - در شماره بعدی "زرنگار" (شماره ۱۱) به اصطلاح بسط داده می نویسد:

«در قسمت انتقاد، باید عرض کنم که انتقاد به امید اصلاح امور، در صورتی خوش آیند است که نظام و دستگاه طرف انتقاد، منحصراً، قبلاً طرف قبول انتقاد کننده باشد و آن نظام و دستگاه، امکانات اصلاح آنرا در دسترس داشته باشد و تغییر دستگاه و نظام در صورتی عدم مبادرت به اصلاح آن بشکل اعمال زور و سلب اعتماد میسر گردد. لذا، اگر نظام و دستگاه منحصراً، از اساس، قبلاً، قابل قبول انتقاد کننده نباشد و برآن خط بطلان کشیده باشد، آنگاه انتقاد به امید اصلاح، امریست بیهوده. چه در این صورت انتقاد نویسنده شکل افشاگری و پروپاگاند دارد که به قصد بر انداختن نظام صورت میگیرد.»

مفهوم زبان به اصطلاح ژورنالیستیک آقای وجدان، که حتی مانند «رفیق» **داکتر قادری** زحمت مسافرت دو هفته بی به افغانستان "عرض جمع آوری معلومات" را به خود نداده؛ چنین است: ای منتقدان! هر آینه بدانید و آگاه باشید که احساسات مذهبی و ماهیت عقیده وی برادران طالبی ما را درک نمیتوانید، نباید در امور تخصصی شان با چنین سطحی نگری بحث کنید. در صورت اجازه بحث و انتقاد دارید که به دستاویزی که در متن دو مضمونم در دو شماره "زرنگار" چاپ تورتو کنجانیده شده گردن نهد:

۱- طالبان را در مقایسه با مخالفان به حیث اکثریت بشناسید.
۲- به عمده بودن وسعت قلمرو طالبان باور داشته باشید.
۳- ماهیت اسلام طالبان را - آنطوری که ما چیز نویسان خلقی طالبی شده تفسیر و تعبیر مینماییم - درک نمائید و بر آن صحنه بگذارید.

۴- در تمامی عملکرد های آنان سهم و شریک گردید. یعنی ثواب جنبش عضویت طالبان را کمایی کنید (در چنین صورت، نه تنها مسئله تخصص در امور دینی؛ بل نداشتن سواد و حتی افغان نبودن نیز منتفی میگردد).

۵- صرفاً بر اعمال زشت آنان انگشت انتقاد بگذارید، هر گاه از زشتی های آنان بگذرید بهتر خواهد شد، چونکه به خاطر اولویت ها "موقتاً چشم پوشی" اجر و فضیلت آخروی دارد.

۶- انتقاد باید غرض تعمیر طالبان صورت گیرد، نه تخریب آنان.

۷- خارج از دستورالعمل فوق، انتقاد از طالبان، اهانت به آنها بوده، دشمنی با جامعه یکپارچه افغان می باشد که کیفرش صف آرای چیز نویسان طالبی علیه منتقدان و سپردن ایشان به حکم تاریخ خواهد بود.

دستور نویس طالبی لمیده در کانادا به هذیان گویی تاریخی اش ادامه داده اضافه می نماید:

«اگر کسی مرا با ارائه این مطلب به طالبان پیوند می دهد گور و کردنش من هیچ یک از طالبان را نمی شناسم و نه تعهدی در این گوشه دنیا به آنها دارم. ولی به خود حق میدهم که از دین اسلام به حیث یک مسلمان و از مصالح ملی به حیث یک افغان و از وحدت ملی به حیث یک چیز فهم در هر کجا که باشم دفاع نمایم و آنانی را که در صدد تجزیه کشورند بادلایل افشا سازم و هر کی قدمی در راه ختم جنگ و جمع آوری اسلحه و یک پارچه کردن افغانستان عزیز بردارد، او را تأیید نمایم و تا امروز بدون هراس این کار را کرده ام، ولی نه به کسی دشنام داده ام و نه کسی را توهین کرده ام...»، «آن سه هموطن محترم و سایر نویسندگان، آنچه در باره طالبان میگویند و گفته اند و اهانت کرده اند و تحقیر»، «شاید تکرار چنین اهانت ها قشر چیز فهم پشتون را نیز به

صف آرای بی بکشاند. چنانچه علایم آن در بعضی جراید بیرون مرزی نمایان شده است و کسانی به طرفداری طالبان آغاز کرده اند که قبلاً در صف مخالفان آنان قرار داشتند و این صف آرای بی بدون شک، دشمنی با جامعه یک پارچه افغان است و تاریخ مسببین اصلی این صف آرای بی را محکوم و زیر سوال خواهد برد»

آقای وجدان به خود حق میدهد که از "اسلام"، "مصلح ملی"، "وحدت ملی" (بخوان اسلام ی اسلام آباد، عرب سعودی، مصلح امپریالیزم امریکا و شرکا و وحدت کمپنی های یونوکال- دلنا، که دیپلمات های کهنه پیخ و اعضای متقاعد و باز نشسته ساز مان سیا را منحنیث مستشار استخدام کرده اند، تا در کابل و واشنگتن کار کنند) دفاع نماید؛ مگر از منتقدان ردیکال حق دفاع از مصلح ملی، وحدت ملی، و کلیه ارزشهای فرهنگی، که توسط امپریالیزم روس، امریکا، پاکستان، عرب سعودی و ایران لگد مال شده است را با اصدار دستورالعمل دیکته شده از جانب ISI و CIA، سلب می نماید و با پر رویی توأم با تهدید، هوشدار میدهد که کسی وی را با طالبان ارتباط ندهد، در غیر آن، در این دنیا؛ اگر توسط آدمکشان خلقی طالبی شده محکمه ی صحرایی نشد، در دنیای دیگر به آتش دوزخ کیاب شده و دود از جگر شان می برآید...

"ختم جنگ و جمع آوری اسلحه و یک پارچه کردن افغانستان" یعنی از ثبات و استقرار، نظم و نسق، صلح و آرامشی که شرکت های نفت و گاز آمریکایی در اشتیاق آن میسوزند و حاضرند در ازای آن، با مصارف و هزینه میلیارد ها دالر، ملیون ها هموطن ما را به خاک و خون بکشند (چنانچه تا همین اکنون به خاک و خون کشیده اند)، تا ثبات، نظم و امنیتی که مردم غذابکش شده ی ما خواهان آنند، ماهیتاً تفاوتی وجود دارد به سان وجدان عاقل و صدیق و وجدان جاهل و جاعل.

وجدان عاقل و راستین به صراحت و قاطعیت حکم می کند که امپریالیزم جنگ افروز و اشغالگر امریکا و استعمار کهنه پیخ انگریز (انگلیس) هسته طالبان را از دیر باز در زهدان چرکین و بسیار متعفن اسپ زین کرده ی شان، یعنی پاکستان پروراندند، تا اگر پرورش یافتگان قبلی (داره گلبدین و شرکا) از کار باز ماندند، اینان به کار آیند.

آقای وجدان که به "امنیت طالبی" با چنگ و دندان چسپیده با تیختر ملا گونه "امنیت و..." را از زبان خبرنگار "گاردین" نقل قول مینماید ("همین لحظه که من این سطور رامی نویسم مضمون تازه خبرنگار "گاردین" و چشمدید او پیش چشم قرار دارد. او فقط از اشتباه طالبان در گرد آوری اسلحه سخن میگوید و صحنه های خونین جنگ. نه در آن از چور و چپاول حرفی است و نه تجاوز و غیره.") چرا از شماره ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۷ "نیوزویک" که در یک گزارش اختصاصی و بی سابقه ی خود طالبان را افشا ساخته، چیزی در میان نمی گذارد؟

"نیوزویک" بر ملا می سازد:

«... گرچه رشته های مستقیمی میان طالبان و سرویس جاسوسی امریکا دریافت نگردیده است (این جمله می رساند که رابطه غیر مستقیم میان دو طرف وجود دارد)؛ اما این گروه از پشتیبانی کامل دو دوست عمده امریکا در منطقه، یعنی اسلام آباد و ریاض بر خوردار است»؛ «ریشه طالبان به سالهای هشتاد بر می گردد. بسیار از متعصبان مذهبی که از مدرسه های دینی سنتی روستا ها نام نویسی گردیده بودند برای تربیت نظامی توسط "امام" افسر عملیات ویژه پاکستانی استخدام گردیدند.»

«"امام" یک افسر استخباراتی سابقه دار پاکستانی است که در هنر تسلیحات، سازماندهی، نفوذ کردن و تبلیغات عقیده وی توسط متخصصان "گرین پرت" در "فورت برگ" واقع کارولینای شمالی آموزش دیده است. نام وی سلطان امیر است و ستایشگرانش او را "امام" می خوانند. اولین لقب را پانزده سال پیش هنگامی که در پست صحرایی مرزی مجاهدین جوان افغان را علیه اشغالگران شوروی آموزش میداد کمایی کرده است. این درست موقعی است که هنوز پول هنگفت CIA بدانجا سرازیر نشده بود. بعضی از پیروانش وی را تقریباً به شکل مذهبی تکریم میکنند و این موجب مباحات وی میگردد. بعضی از رزمندگان وی هسته طالبان، یعنی نیروی را بوجود آورده اند که سه سال قبل از گمنامی به قدرت رسیدند و امروز بخشهای بزرگ افغانستان را کنترل میکنند.»

عرفان صدیق نویسنده پاکستانی که "امام" را خوب می شناسد میگوید:

«هر رهبر طالب به صورت شخصی "امام" را می شناسد، توگویی وی مشاور فنی آنها می باشد.»؛ «... پاکستان که تشنه اعمال نفوذ زیاد بر افغانستان بی قانون بود یک چینل کمکی باین جنبش نآزموده باز نمود. برای تقویت بیشتر آنها ده ها نفر رانندگان مجرب تانک و پیلوتان و دو نفر مستشار نظامی فرستاد. یکی از این مستشاران که زیر پوشش دیپلماتیک در شهر غربی هرات به کار آغار کرد، همین "امیر" است... پاکستان خطوط کمکی اشرا بسیار مخفی نگه میداشت.»؛ «ریاض بزرگترین منبع مالی طالبان و شهزاده ترکی بن فیصل»

خداوندگار مالی آنها گردید. رئیس استخباراتی سعودی منظمآ در ریاض با زعمای طالب دیدار مینمود؛ « شرکت امریکایی یونوکال مصمم است تا پایپ لاین را به ارزش ۴ میلیارد (۴۰۰ میلیون دالر) که نفت و گاز طبیعی را از ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان انتقال می دهد، اعمار نماید، (شرکت نامبرده) هفته گذشته برنامه ای را برای آموزش افغانها در کار ساختمانی اعلام نمود. کمپانی ارجنتینی بریداس با یونوکال برای کنترل این پروژه رقابت می کند... هر دو شرکت دیپلمات های سابقه امریکایی را استخدام نموده اند تا منحیت "مستشاران" شان در کابل و واشنگتن کار نمایند. چنین به نظر می رسد که احتمالاً سیاست امریکا در افغانستان بطور قابل ملاحظه ای توسط الزامات سیاست پایپ لاین تعیین گردد»

[ترجمه گذارش فوق توسط ماهنامه شمار ۳۳ «شورای دموکراسی برای افغانستان» _ که هم اکنون تعدادی از نخبگانش در دولت دست نشانده امپریالیزم امریکابه سمت ... مقرر شده اند _ صورت گرفته است]

وجدان محرکه گیر در اخیر نوشته اش "مدبرانه" توصیه اشرا چنین بیان میدارد:
« در اخیر پیشنهاد من است که اگر قشر چیز فهم افغان اطراف جنگ را در مجموع خشن و ظالم فکر کنند، دیگر بهتر است که ظالم توانمند را پشتیبانی نمایند که بتوانند دیگران را مغلوب نماید زیرا در این صورت، در حالت عادی بایک ظالم دست و پنجه نرم کردن آسان است نسبت مبارزه با چندین مستبد تا دندان مسلح».

هرگاه مقیاس استدلال "ماجوی" آقای وجدان عقبگرا را درپسینه ی تاریخ بشر وسعت بخشیم خواهیم دید ، کسانی که از مواضع ظالمان توانمند ، همانند، چنگیز خان، هلاکو، آتیل، هیتلر وامثال شان در مقاطع مختلفه ی تاریخ بشری پشتیبانی و حمایت نمودند چه چیزی، جز رسوایی، ننگ و نفرین ابدی نصیب آنان شده ، که آقای وجدان در پی به چنگ آوردنش اینطور به لاطیلات نویسی بیمارگونه ای پرداخته است (وای به روزی که آقای وجدان، مسئول وزارت عدلیه طالبان وحشی و بی وجدان گردد).

انشای طرز العمل تئوکراتیک و کلمات تهدید آمیز و تفرقه بر انگیز، بر ضد منتقدان رادیکال طالبان در واقع امر، نقض آشکار و بی پروای آزادی مطبوعات و قلم بوده، و اهانتی است به میهن گرامی و مردم شریف ، دلیر و استعمار شکن افغانستان و کلیه ارزشهای والای انسانی.

۵- رفیع مؤذن رئیس پولیس طالبان "راوا" را تهدید نمود:

نخستین باری نیست که چنین تهدیدی از جانب مدافع طالب (آقای وجدان) صورت می گیرد؛ ملا رفیع الله مؤذن _ که قرار مسموع با "اکسا" و "کام" خلقی ها روابطی داشت _ منحیت رئیس پولیس مذهبی طالبان پس از اشغال کابل، اولین سازمانی را که مورد تهدید قرار داد "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" بود. در همین رابطه "پیام زن" شماره ۴۶ اسد ۱۳۷۶- اگست ۱۹۹۷ ارگان نشراتی این سازمان تحت عنوان : « ملا رفیع مؤذن، ما را از چنگ و دندان نشان دادن های گوچگیست نمی توانی بترسانی » نوشته ای دارد که بخشهای از آن در ذیل، غرض آگاهی بیشتر خواننده درج می گردد:

« خیلی پیش از شما، برادران جهادی متجاوز به خواهران و مادران تان ما را محکوم به مرگ دانسته ودر ابتدال نامه های "فتح"، "هفته نامه کابل"، "میثاق خون"، "شهادت"، "اتحاد اسلامی"، "انیس"، "دانشجویان مسلمان" و... هرچه در چنته ی فحاشی ها رذیلانه ی خود داشتند نثار ما کردند. شما طالبان پر عقده هم خیلی پیش از این از زمانی که بهترین شیوه اظهار "غیرت" تانرا در محروم ساختن مطلق و وحشیانه زنان ما از مکتب و دفتر و بازار و داکتر و حتی حمام دیدید و زنان بی پناه و نجیب ما را در ملا عام شلاق کاری نمودید در واقع برای ما ضد انسانی ترین حکم مرک را صادر کرده بودید و ما به نوبه خود از همان ابتداء با سوزشی تا مغز استخوان حس کردیم که در افغانستان جای محشر سیاه کرگسان جهادی را تقشیش عقاید مخوف قرون وسطایی بی لجام و ماورای ارتجاعی طالبان مملو از هزار و یک عقده حقارت و خود کم بینی خواهد گرفت و بناءً از همان ابتدا دچار کوچکتترین توهم نشده، شما را از هر جهت برادران سکه ی جانیان جهادی خوانده و وظیفه افشای کامل و مبارزه ی پیگیر علیه تان را در برابر خود نهادیم. ما را نمیتوانید بترسانید، زیرا ما نه آن شاعر کنیزک خادی- جهادی شده ایم، نه آن "فرهیخته" گریخته و "شورشگر کوهستان سوخته" نه آن "استاد" لچک "منور" شده که با دیدن "امیرالمومنین" ات با فرومایگی عریانتری به دفاع از شما می پردازد، و نه مثل آن دیگر روشنفکران و "فرهنگیان" تسلیم طلبی هستیم که بعد از خاتمه نوکری به پرچم و خلق خود را به جنایت پیشگان جهادی فروختند و اکنون هم با بیشرافتی خاصی برای خدمت به شما پوزک می زنند. شما آقای ملا رفیع الله مؤذن و برادران ولو

از این بیشتر زیر دالر و توپ و تانک گور شوید هرگز قادر نخواهید بود چرخ به پیش رونده ی تاریخ را بسوی شکستن کامل زنجیر متوقف سازید. همانطوری که ستاره اقبال بنیادگرایان خاین جهادی در ظرف کمتر از چهار سال به بهای جاری ساختن دریای از خون و اشک، افول کرد، ماشین دیکتاتوری فاشیستی مذهبی و ملی و زور گویی و تحقیر و توهین شما- ولو آنرا ریاکارانه تر و عوامفریبانه تر از پیش در هفت لای اسلام و شریعت ببیچانید- نیز به زودی در اثر قیام سراسری ملت شکست خورده اما تسلیم نشده ی ما، خورد و متلاشی خواهد شد. ملت ما شما را شیر کام نخواهد گذاشت. پس آئی که باید از فردا بخود بلرزد شما، نه ما، بچه ترسانکهایت را در جیبیت بگذار **ملا رفیع الله خان** موذن!».

۶- فحاشی و بی حرمتی خانم عالیہ راوی اکبرتوسط «افغانی تولنه» ای های طالب نما:

تعدادی از خلق هایی که با مسلمان نمایی در داخل نهاد «افغان تولنه» در شهر نیویارک نفوذ و تجمع کرده اند، در محفلی که به مناسبت تجاوز روس به کشور، در شهر نیویارک دایر شده بود، خانمی را در اثنای سخنرانی با فحاشی و بی حرمتی از ستیژ پائین کردند که شرح مختصر آن در یکی از نشرات تورنتو ("پگاه" شماره ۲۶ ثور- جوزای ۱۳۷۶ - می ۱۹۹۷) چنین منعکس شده است:

« در محفلی که به مناسبت حادثه ۲۷ ماه دسامبر ۹۷ یا روز تجاوز نظامی لشکر روس به کشور ما در شهر نیویارک دایر شده بود، من به اساس دعوتنامه رسمی و به اثر تقاضای وجدان خویش غرض اشتراک و سخنرانی در محفل مذکور، از واشنگتن به نیویارک مسافرت کردم. باید علاوه کنم که این محفل، از طرف چند نفری که خود را «افغانی تولنه» مینامند، دایر شده بود. من، اصلاً باین احساس و گمان که از یکطرف در کشور دموکراسی غربی بسر میبرم که در آن هرکس میتواند و حق دارد آزادانه اظهار عقیده و نظر نماید و از طرف دیگر، آقایانی که اقدام به تدویر چنین محافل کرده اند، شاید اینقدر تربیت، حوصلمندی و نزاکت های اخلاقی و سیاسی را داشته باشند که اگر من به حیث یک زن تنهای افغان در همچو محفل اشتراک نموده و در رابطه بآورد و داغ زنان وطن و مداخلات بیگانگان در کشور عزیزم اظهاراتی بنمایم دست به هتاک و دشنام گویی و حرکات خلاف مردانگی و افغانیت نزنند، در آن محفل اشتراک کردم، اما بسیار زود دریافتم که اشتباه کرده ام، وقتی نوبت سخنرانی من رسید، همینکه گفتم حقوق زنان در وطن پامال و جنگ امروز در افغانستان، نتیجه اغراض کشور های خارجی و منجمله پاکستان است، دایر کنندگان محفل که معلوم شد طرفدار پاکستان بوده و مقصود دیگری از این حرکات دارند، سخت ناراحت شده شروع به فحاشی نمودند و به صورت بسیار بیشرمانه، مرا از ستیژ پائین کردند. در این فحاشی و بی حرمتی علیه این جانب، شخص بنام "غفران" مشهور به "پاچا" نقش فعال داشت»

خانم اکبری از هوطنان تقاضا کرده که فریب این عناصر مردم فریب را نخورند و در محافل شان اشتراک ننمایند.

ای کاش خانم اکبری میدانست که اینان «افغانی تولنه» بی ها، همان خلقی هایی طالبی شده اند که طرحهای CIA را در همچون محفلی ترویج و تبلیغ می نمایند.

چیز نویسان و بلند گویان طالبی لانه کرده در غرب، اکثرآ خلقی _ شماری هم پرچمی _ بوده و تعدادی از آنان در خدمت نهاد های اطلاعات کشور هایی که در آن اقامت دارند قرار گرفته اند. و به اتکای همین پشتوانه ی استخباراتی از یکسو، و داشتن ذهنیت معتاد به تئوری توطئه، دسیسه، شانناژ، اختطاف و ترور از سوی دیگر، به تهدید و تخویف نویسندگان، ژورنالیستان و ناشرین واقعیت نگر؛ صادق و شجاع (همچنان قلم بدستانی که در رابطه با برخی از سر باند های جهادی و جنگ سالاران _ بنا بر ملحوظاتی _ بر خورد قاطع و شفاف ندارند) که طور مستدام جریانات و رخداد های کشوری در خون و آتش فرو برده شده ی خود را دقیقاً زیر نظر داشته، بدون هراس و واهمه، و با تمامی وسایل ممکنه ای که در اختیار دارند مردم را از دومین فاجعه، یعنی تهاجم و تجاوز اجبران عربی و پاکستانی زیر پوشش طالبان آگاه می نمایند؛ می پردازند. مثلاً یک تن از اینان که خلقی معلوم الحالی است بنام عبدالحی نیازی، که با تنی چند از هموندان به اصطلاح ایدئولوژیک اش یکی از چینل های تلویزیون نیویارک را به «**د افغانستان تلویزیون**» تسمیه نموده و از آن طریق به تطهیر طالبان و موعظه مهمله ی آنان اشتغال دارند، ناشر نشریه مذکور را از طریق تلیفون مخاطب قرار داده است؛ که بخشی از گفته های وی را، که در شماره فوق آن نشریه درج گردیده است؛ عیناً در اینجا با هم میخوانیم:

« ... (داکتر عبدالحی نیازی) که دارای دم و دستگاه سمعی و بصری تبلیغاتی نیز در آن شهر (نیویارک) می باشد ... فرمودند: " وقتی شما طالبان را در هر شماره "پگاه" می کوید، در واقع، همیشه پشتونها را می کوید، در حالیکه پشتونها اکثریت بوده و مؤسس افغانستان اند. شما متعلق به اقلیت های افغانستان هستید و سلطه ی اکثریت پشتون را دیده نمی توانید و ... " ؛ " ... در افغانستان هیچوقت از اقلیت های دیگر بجز سلطان محمود بچه ی سبکتگین حاکم نبوده همه بشمول وی خاین بوه اند ، اقلیت ها در افغانستان از بیرون آمده اند، آنها نباید ادعایی داشته باشند و...، شما چرا احمد شاه مسعود و رشید دوستم را نمی کوید که یکی آن جاسوس روسهاست و دیگرش قاتل پشتونها ؟ " »

[تئوریسین این نهاد به اصطلاح " سمعی - بصری " از درک شخصیت اصلی " احمد شاه مسعود بهتر از ناپلیون " بمثابة عضو استخبارات وزارت دفاع شوروی (GRU) عاجز می باشد ، آیا در ذهن فراموش کارش حین نوشتن در مورد رشید دوستم (دوستم جلا د و " جاسوس روس ") این امر تداعی شده که چه تعداد از رهبران حزب منصوبه اش؛ مثل جنرال تنی، جنرال علمی، جنرال گلاب زوی ، جنرال عظیمی و سایر رهبران وطن فروشان _ که از ترس " شمشیر دموکلس " (" محکمه جنایتکاران و... " ساخته شده توسط امریکا) با دست و زبان به تطهیر زنجیر خون آلود تانک های ارتش اشغالگر امپریالیزم آمریکا مشغولند _ از جمله سر سپرده های KGB و سایر شبکه های جاسوسی روس می باشند ؟؟] .

خلفی ها که پس از کودتای ننگین هفت ثور، جمله ی " قبل از انقلاب " ، " یا بعد از انقلاب " را ابداع کردند، و آنرا یگانه شاخص برای تعیین وقت و زمان رویداد های سیاسی و حوادث نظامی و... ، چه در داخل و چه خارج از کشور، حتی مناسبات و روابط شخصی افراد، قرار داده بودند. طوری که اگر یکی از رفقا هنگام گپ و گفت رفیقانه ، تاریخ حادثه و یا قصه ای خودشانرا تذکر نمی دادند ، رفیق مخاطب با لحن پر محبت ؛ اما آمیخته با سر زنش صحبت " همرزم " اشرا قطع نموده می پرسید : " قبل از انقلاب یا بعد از انقلاب " . این جنایت کاران قسی القلب ، هم اکنون به واژگان " اکثریت " و " اقلیت " بی خردانه چسبیده هر دو واژه را محک و معیار سنجش و تعیین حقوق سیاسی و اجتماعی ملیت های باهم برادر و برابر افغانستان ساخته، و از تکرار طوطی وار آن لذت می برند. همچنان از همین بُد نیز سود جسته خود را در وجود اکثریت ملیت پشتون و پشتون ها را در داربست کارتونیک جنبش طالبان توجیه سیاسی و حقوقی می نمایند ؛ ولی اقلیت های ملی را که در طول تاریخ کشور همانند پشتون ها در تولید نعمات مادی و ارزشهای فرهنگی سهم گرفته و از تمامیت ارضی و استقلال میهن، نوامیس و غرور ملی ، همرا با برادران پشتونشان ، در برابر هر متجاوز به پا خاسته و دلیرانه به نبردی بی امان پرداخته اند؛ فاقد اهلیت حقوقی و سیاسی و... شمرده، و با بی خردی یک اجنت رسوا حکم اخراج و کوچیدن شانرا اصدار می فرمایند.

کاملاً ضرورت است در همین رابطه توجه خواننده را به گپ های جاهلانه سفیرک طالبی در نیویارک که نشریه امریکا پسند (« آینده افغان » شماره ۸ مورخ ثور - جوزای سال ۱۳۷۶ - می ۱۹۹۷) آنرا به دست نشر سپرده، جلب می نمایم:

«...موضوع اکثریت و اقلیت باید حل شود یعنی که اکثریت تاجیک ها در تاجیکستان اند، اکثریت ازبک ها در ازبکستان اند و اکثریت ترکمن ها در ترکمنستان اند...» .

معلوم نشد که وی چرا جمله اش یعنی معادله ی داده شده ی ISI را ناتمام گذاشت و نه گفت که " اقلیت ها باید از کشور بکچند و بروند به طرف اکثریت های خود". شاید که طالب دیگر با کشیدن دست به ریشش، گوینده را متوجه ساخته باشد که "راز مگوی" سازمان ISI در مورد تجزیه افغانستان را نباید بر ملا کرد. طوری که در نشریه "آینده افغان" آمده، بعداً دیپلماتک خلقی زیر پوشش طالب از ابراز چنین مطلبی از حضار مجلس معذرت خواست (چهار زانو نشست).

۷- تحریف و تطهیر طالبان توسط جناب داکتر عثمان روستار تره کی:

داکتر صاحب عثمان روستار تره کی در نشریه " مجاهد ولس " شماره ۲۳۵ حمل ۱۳۷۶ مقاله ای دارد تحت عنوان «مطبوعات غرب و حوادث افغانستان» که پرداختن به تمام خطوط اساسی آن در این یادداشت نمی گنجد؛ مگر نمیتوان یکی دو خط آنرا مورد ارزیابی قرار نداد .

داکتر صاحب روستار تره کی بعد از آن که از توطئه سکوت مطلق (!) مطبوعات غرب در قبال ائتلاف احمد شاه مسعود [این عضو استخبارات وزارت دفاع شوروی] با پرچمی ها، و تقرر پرچمی ها در پست های نظامی ، زبان قلمش را به ناله آورده می نویسد:

«...این در حالیست که دستگاه مفتن تبلیغاتی کشور های غربی از سر و صدای ائتلاف حکمتیار با خلقی ها و با رخنه عناصر خلقی در صفوف طالبان گوش فلک را کر ساخته اند، بی آنکه در مورد اخیر الذکر اسنادی ارائه کرده باشند.»

موتق ترین و مهمترین اسناد و مدارک در مورد باند های جنایت پیشه، اجیر و میهن فروش جهادی، طالبی، ملیشه ای، همین قسم خلق و پرچم و خاد را میتوان در نشریه معتبر «پیام زن»، نشریه «شعله جاوید» و برخی نشرات مبارز، حتی نشرات امریکا پسند؛ مثل «آینده افغان» مشاهده کرد.

در ذیل نگاهی به اسناد منتشر شده ی «پیام زن» در قسمت رابطه خلقی ها با طالبان می اندازیم، با آنکه میدانیم انتشار دوباره آن احساس و غرور ملیت پرستانه ی آقای روستار تره کی را، که عقیده دارد «... خداوند (ج) رسالت نجات افغانستان از بن بست فعلی را بدوش فرزندان اهل و صالح کشور که با شمشیر و قلم با اهریمن شکست خورده متجاوز می جنگد، گذاشته است.»، سخت جریحه دار خواهد ساخت.

در صفحه ۶۳ شماره ۴۲ «پیام زن» مورخ حوت ۱۳۷۴، گزارش عین الدین از کابل جلب توجه میکند:

«به تاریخ ۱۳ سنبله ۱۳۷۴ فردی بنام حشمت الله که از چنگ طالبان زنده نجات یافته ولی شدیداً مورد شکنجه قرار گرفته بود، ناخن های دست و پایش را که کشیده بودند نشان داده گفت: " این یکی از اشکال معمولی شکنجه مدافعان اسلام است" وی افزود: " به این دلیل که گویا سلاح دارم توسط طالبان دستگیر و به منطقه گلنار و لایت لوگر برده شدم در جریان تحقیق و پرسش طی هفده روز توسط پرچمی ها و خلقی هایی شکنجه گردیدم که با طالبان در آزار و اذیت مردم در مانده ی ما همکار اند..."» .

همچنان در صفحه ۶۰ شماره ۴۴ «پیام زن» مورخ میزان ۱۳۷۵ زیر عنوان «طالبان و پیلوت های خلقی و پرچمی شان» به نقل از خبرگزاری فرانسه در اسلام آباد مطلب ذیل درج شده است:

«اسلام آباد (خبرگزاری فرانسه) بر اساس گزارش منابع افغانی پیلوت هایی که سابقاً برای رژیم پوشالی کار می کردند در سه فروند طیاره جنگی که بروز یکشنبه کابل را بمباران نمودند حضور داشتند... در حالی که جنگجویان طالب که سال گذشته جهت سرنگونی مجاهدین افغان از مدارس پاکستان سر بر آوردند و هیچگونه تعلیمات نظامی در زمینه جنگ هوایی ندارند و مسئولیت حملات مذکور پذیرفتند... جت های جنگی که طالبان از نیرو های دولتی گرفته اند همه توسط افراد ملکی اغلب کمونیست های سابق (خلق و پرچمی) که فعلاً در استخدام طالبان اند [و هم اکنون مستقیماً در خدمت بادر جدید شان یعنی امپریالیزم جنایتکار و اشغالگر امریکا قرار گرفته اند که حضور دو جنایتکار و اجنت KGB از دو جناح خلق و پرچم یعنی جنرال علمی و جنرال گلاب زوی را میتوان به مثابه "مشت نمونه خروار" نشانی کرد] مورد استفاده قرار می گیرند. این پیلوت ها که توسط اشغالگران روسی حامی دولت پوشالی آموزش دیده اند از بهترین پیلوت های منطقه محسوب می شوند...» (فرترنیست ۲۸ نوامبر ۱۹۹۵).

هکذا رشید از کابل در زیر عنوان «مرحله تکاملی چاکری خلقی ها» مطلبی را تهیه و به شماره ۴۵ مورخه حوت ۱۳۷۵ «پیام زن» ارسال داشته که مجله آنرا در صفحه ۶ به چاپ رسانده است:

«بعد از سقوط دولت نجیب، میهن فروشان خلقی با ماهیت نوکر منشی خویش بی درنگ خود را به پای ISI از طریق آن به CIA انداختند. هر دو دستگاه مارک طالب را بر جبین آنان حک و ریش و لنگی را جاگزین نشانهای روسی آنان کردند. نمونه این خلقی های تازه ملا شده را در قوای هوایی و مدافعه هوایی صالبان می توان دید: جیلانی فعلاً منحصیث قوماندان قوای هوایی، سابق خلقی مربوط گروپ تنی، عبدالرحمن سر انجیر قوای هوایی، خلقی مربوط باند تره کی، فیض محمد خلقی قوماندان گارنیزون خواجه رواش، سید عمر خلقی قوماندان غند ۳۷۳ مربوط باند امین و شیر آقا سر انجیر غند ۳۷۳ وابسته به باند امین به مزدوری مشغولند.

بعد از نصب این غلامان در پست های مهم هوایی، وقتی کسی به تیریکی شان می رفت دست خود را به دهن وی پیش می بردند تا بوسه نمایند.»

همینطور گزارش هاشم تحت عنوان «طلبه کرام متشکل از کیانند» در شماره ۴۶ مورخ اسد ۱۳۷۶ «پیام زن» منتشر شده است:

«افراد طالبان متشکل از یک تعداد روحانیون فروخته شده، یعنی خلقی هایی که این بار گوش به فرمان CIA اند، افغان ملتی ها و مساواتی های می باشند که با حمایه امریکا و مزدوری پاکستان مردم افغانستان را به غم نشانده اند. برخی افغان ملتی ها که در زمان کار مل زندانی شدند و با یوسف و اکمن یکجا از طریق تلویزیون آنوقت اعتراف و از دولت پوشالی خواهان عفو شده بودند، اینک با طالبان اند و اشغال وظیفه کرده اند. ستارپکتین (معین وزارت صحت عامه) عبدالله صافی، داکتر منیر شینواری و عبدالله لون. اینان از جمله ایدلوک های طالبان اند که به سادگی قادرند خود را به هر رژیم فاشیستی بفروشند.»

به گذارش حبیبه زیر عنوان « میهن فروشان خلقی در خدمت خابیان طالبی» مندرجه صفحه ۶۸، شماره- ۴۸ « پیام زن» و گزارش علی فریاد از بامیان نشر شده در صفحه ی ۷۷، شماره- ۴۸ آن مجله (« سید داود مصباح خود فروخته هزار چهره»)، نیز توجه نمایم:

« لست خلقی هایی که در رژیم پوشالی وظایفی داشتند و فعلاً در رژیم طالبان موقعیت های برجسته را احراز نموده اند:

۱- دگروال کریم معاون اول غند ۳۳۵ در شیندند در سالهای ۶۴-۱۳۷۰ از ولایت هلمند، فعلاً رئیس ارکان قوای هوایی و مدافع هوایی.

۲- جکران غنی کوهی از ارزگان معتمد روغنیات در شیندند، فعلاً رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافع هوایی.

۳- سلیمان شاه از قندهار داماد مرچ آغا قندهاری پیلوت در شیندند. در رژیم طالبان زمانیکه بگرام را در دست داشتند سرپرست گارنیزون بگرام بود.

قابل یاد آوریست که تعداد قابل توجهی از خلقی های مربوط بخش کریم زرغون در رژیم طالبان مقام های حساسی را صاحب شده اند. همچنان افرادی مربوط به عصمت مسلم مشهور که بعداً با کلبدین خابین پیوستند نیز در نوکری طالبان قرار گرفته اند.

۴- دگروال ظریف پیلوت از وردک معاون سیاسی غند ۳۳۵ که فعلاً رئیس سیاسی قوای هوایی و مدافع هوایی می باشد.

۵- بهلول از غزنی منشی کمیته ولایتی غزنی در سالهای ۵۹ و ۶۰ مدیر اداری ولایت غزنی فعلاً به عنوان مسئول بخش اوپراتیوی استخبارات اجرای وظیفه نموده و در ساحه قلعه فتح الله و وزیر آباد مشغول جاسوسی برای طالبان است.

۶- شاه محمود حصین که در مورد پشتوی روزنامه "حقیقت انقلاب ثور" کار میکرد، با آمدن طالبان به کابل به عنوان سر مشاور این ولایت مقرر شد. «؛ « سید داود مصباح ... از سر سپرگان شوروی سابق و طرفدار سر سخت کریم میناق بشمار میرفت. از سال ۵۷ تا ۱۳۵۸ به حیث والی بامیان تعیین شد. در سال ۱۳۵۸ در لوگر والی مقرر گردید. به اساس اختلافات بین جناح خلق و پرچم، در سال ۱۳۶۱ پست ولایت از وی گرفته شد و در وزارت تجارت به حیث رئیس کار میکرد... در سال ۱۳۶۸ بعد از شکست کودتای مشترک گلبدین- تنی، به پاکستان آمده در حیات آباد زندگی میکرد. در سال ۱۳۷۰ در ایران رفته با خامنه ای دیدار کرد. زمانی که تنی حزب تشکیل داد، مصباح با وی همکاری نمود. در سال ۱۳۷۵ از طرف طالبان وظیفه گرفت تا بامقداری دالر با کریم خلیلی در بامیان مذاکره نماید. بعد از این مذاکره زمانی که عازم مزار بود، در جریان راه توسط افراد محقق دستگیر و مدت سه ماه در مزار زندانی بود. ولی بعد از سه ماه به وسیله خلقی های حزب وحدت و دوستم فرار نمود. این مزدور چند جانبه فعلاً بنام " سادات گرائی" در کابل به نفع طالبان کار ماموریت دارد. «.

حال توجه خواننده کاوشگر و قایع خونبار کشور را به سند جالب دیگری از زبان اخوانی مشهور جلب می نمایم.

به تاریخ ۲۵ جنوری آقای نثار احمد زوری مسئول نشریه « آینده افغان » ، که در نیویارک منتشر می گردد، در شماره هفتم نشریه اش در مصاحبه بانمایندگان فوق العاده طالبان در نیویارک، سوالش را اینطور مطرح نمود:

« مولوی تره خیل [اخوانی مشهور] در یک مصاحبه تلیفونی با رادیوی خطاب، که از یک شهر کلفرنیا پخش می شود ، گفته که : او یعنی تره خیل یک هزار و پنجمصد نفر اعضای خلقی حزب خلق را که کارمندان فنی و تحصیل یافتگان شوروی سابق بوده اند به تحریک اسلامی طالبان معرفی کرده و این پرده بر افراشتن از حقایق یک تعداد زیادی از مهاجرین را سخت متأثر ساخته، در این مورد نظر شما چیست؟ »

مولوی وکیل احمد متوکل [این خلقی نهایت بیرحم و قسی القلب که به دستور سیا اعدام یک زن مظلوم افغان را در استدیوم ورزشی کابل و در حضور مردم اسیر گرفته شده ی ما بر پا نمود، تا رژیم منفور طالبان بیشتر از پیش مورد نفرت جهانیان قرار گیرد. و زمینه تجاوز بادار امریکائی اش به افغانستان مساعد گردد (بعد ها طبق همین پروژه گسترش نفرت و انزجار جهانیان از رژیم طالبان اجیر، هر دو تندیس بی مثال تاریخی بامیان منهدم گردید). به خاطر تشدید نفرت هموطنان آنگاهی که اعدام در استدیوم مورد اعتراض خبر نگار غربی قرار گرفت، وی را مخاطب قرار داده از کشور های غربی تقاضای اعمار یک کشتار گاه را به عوض استدیوم ورزشی نمود] سوال اخیر را چنین جواب داد:

« مولوی صاحب تره خیل در جمله دیگر علمای مذهبی... مویدین قدم به قدم تحریک اسلامی طالبان اند، ... ما به صراحت میگوئیم که ما در افغانستان دیگر به کمونیستان دیدن خواب به قدرت رسیدن را نخواهیم داد و آنها را

متروک میدانیم و به هیچ صورت امکان بازگشت آنها دیده نمی شود. اگر تا جایی که امکان موجود باشد نام های آنها گرفته شود تا پرده بیشتر از حقایق گرفته شود... در افغانستان تنها اعدام نجیب شهادت میدهد که دیگر برای اینها در افغانستان جای نیست. و سلام».

این جلاّد خاین به کشور، بزعم خودش گویا دیپلماسی کرده، با گفتن «یک نه و صد آسان» از بیان واقعیت طفره رفته (در واقع روباه غلط زده) است.

چه بهتر که به ادامه همین موضوع گفته های یکتن از خاینین مشهور جهادی، یعنی صبغت الله مجددی را (که بعد از عمری مزدوری و خدمت به سازمانهای استخباراتی انگلیس، امریکا و پاکستان و خیانت به مردم افغانستان، با پشتاره دالر، کددار و روبل روسی، گاهی به سر زمین فراغنه و زمانی به دیار... پناهنده می گردد) در رابطه با همین مطلب در شماره ۸ «آینده افغان» مورخ ۲۰ می ۱۹۹۷ زیر عنوان «محفل با حضور داشت جناب صبغت الله مجددی در نیویارک دایر شد که در آن چهار جانب درگیر در قضیه افغانستان اشتراک داشتند» [یعنی باند های وابسته و مزدور، طالبان، «جنبش ملی»، دوستم «گلم جمع»، داره ی وحدت و نماینده "بهتر از ناپلیون" احمد شاه مسعود] را ذیلاً مرو نمائیم:

«در مورد اینکه طالبان از کدام کشور خارجی پشتیبانی ندارند، به گفته آقای مجاهد جناب مجددی گفت: " آقای مجاهد زور آوری نکن خود پاکستانی ها بمن گفتند که آنها به طالبان کمک میکنند و همچنان خود امریکایی ها بمن گفتند که به طالبان کمک میکنند مگرراً پاکستانی ها بمن گفته اند که به طالبان کمک میکنند. حتی خلقی ها و صاحب منصبان آن در میان طالبان است. من قومندان های خلقی را می شناسم ما نباید حقایق را پامال و پنهان کنیم... با آنکه خلقی ها در میان شان اند اما اشخاص درست نیز در میان است که باید کاملاً بیطرفانه قضاوت کرد... " نماینده طالبان با نارضایتی تمام، خواست گفته های او را در مورد خلقی ها و کمک های خارجی رد و یا مناقشه کند. جناب مجددی با ناراحتی تمام علاوه کرد که: " من به این ریش سفید دروغ نمی گویم من از تمام حقایق خبر دارم " مجاهد گفت: " جناب حضرت صاحب شما جانبداری می کنید"... من از کسی هراس ندارم که جانب داری کنم "».

[مردی که خود و خانواده اش از ده ها سال قبل بدینسو یکی از عوامل عمده اعمال سیاست های استعماری انگلیس و... در افغانستان بوده، و با زد و بند های پشت پرده به کرسی مؤقت ریاست جمهوری افغانستان نیز تعبیه شد، مسلماً از وجود خلقیان که بدون قلاده استخباراتی و اطلاعاتی کشور بیگانه لحظه ای هم زیست نمی توانند از داخل طالبان اطلاع دارد و میداند که قومندانان خلقی در درون داره طالبان فعالیت دارند].

آقای دکتر روستار تره کی مثل پدری بسیار بسیار مهربان که با اغماض و اقیبت تمام اعمال و کردار ضد اجتماعی پسرش را نادیده بگیرد و در برابر اعتراضات اجتماع لوجوانه از وی به دفاع بر خیزد؛ از طالبان جاهل و آله دست پاکستان و امریکا سرسختانه جانبداری نموده، و به دفاع از آنان برخاسته، چنین می نویسد:

«اما همین ماشین پروپاگند بیرون مرزی... جبهه مشترک ضد منافع علیای افغانستان بخشی از مطبوعات افغانی هجرت و شبکه پروپاگند بین المللی غرب روزی نیست که در رابطه به مداخله پاکستان که هیچگونه سندی معتبری در مورد ارائه نگردیده است داستان های جعلی و تحریک آمیز را بدست امواج رادیو نسیپارد و در مطبوعات به نشر نرساند».

باز هم به دو سند معتبر _ «نه از زبان ماشین پروپاگند بین المللی و مطبوعات افغانی در هجرت»؛ بل از زبان داکتر برنت روبن دانشمند افغان شناس و برجسته امریکایی که بتاريخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۹۷ در سنای امریکا و مرکز بین المللی «کارنگی» واشنگتن طی یک محفل در بسته که نماینده نشریه «آینده افغان» نیز در آنجا حضور داشت، به نمایندگان موسسات مختلف دولت امریکا در مورد افغانستان بیانیه داده و بیانیه موصوف درج شماره های ۶ و ۷ اکتوبر و فیروزی ۱۹۹۷ «آینده افغان» شده - توجه نمائیم:

«... جنگنده های اسلامی در نتیجه چنان معلوم شدند که فساد اداری در میان تبارز کرده و نیز طوری هویدا شد که کشور شانرا فروختند بخاطر کمک های خارجی که به آنها می رسد و بالاخره خود آنها از ارزشهای ملی و ناموس شان تخلف کردند، مثل تجاوز به زنان و دیگر تخلفات حقوق بشر...»؛ «... در سال ۱۹۹۴ بی نظیر بوتو به صدارت انتخاب شده و نصرالله بابر به حیث وزیر داخله و خود را پشتون و از افغانستان و متخصص در امور این کشور خوانده و کمک به حکمتیار را روی دست داشته و بدین منوال سیاست در افغانستان شیرازه می گرفته، بابر به شیوه جدیدی متصل شده و برای ایجاد گروه طالبان دست بکار گردید. در حقیقت و اصلاً در عمق خود طالبان مربوط به یک سازمان دیگر در پاکستان است و این سازمان جمعیت العمای پاکستان می باشد که بریاست قاضی فضل الرحمن می چرخد. این سازمان یک جمعیت اصلی و عنعنوی پشتون های پاکستان بوده که در اساس یک ارگانیزشن سیاسی است تا مذهبی که با پیپلز پارتی (حزب مردم) پاکستان علائق

سیاسی و حزبی دارد. قاضی فضل الرحمن چیرمن این حزب بوده که با خان ولی خان در مسابقه است. این دو شخصیت **بابر و قاضی رحمن** این پلان طالبان را ایجاد کردند؛ « واقعه هرات وقتی رخ داد که یک ماه یا کمی بیشتر کانگرس امریکا مبلغ دو صد میلیون دلار را به CIA تخصیص داد تا کمک به تحت تاثیر آوردن ایران را باین مبلغ پیش ببرند... و ایران، جریان را چنان خواند و تصور کرد که این قدرت نظامی طالبان را در هرات بوجود آورده است و به عواقب آن نگران ماند »؛ « عربستان سعودی تصمیم گرفت تا یکمقدار از پول (پول هنگفت) در راه این تلاش (تقویه طالبان) بکار اندازد. این مقدار پول توانست موفقیت اخیر زمینی طالبان را تضمین کند و آنها را قادر ساخت تا جلال آباد را تصرف کنند » (شماره ۷ فبروری ۱۹۹۷ «آینده افغان»).

آقای داکتر روستار تره کی چنین سند معتبر و مهمی را جزو تبلیغات و پروپاگند کشور های غربی محسوب کرده می نویسد:

« چنان معلوم میشود که بخشی از وسایل ارتباط جمعی پروپاگندی بیرون مرزی به شیوه آگاهانه و یا نا آگاهانه یک توطئه بزرگ بین المللی را برای قلع و قمع نفوذ اکثریت قومی در افغانستان شکل میدهند... »؛ «... طالبان فرزندان اهل و صالح کشورند که با شمشیر می جنگند و مستحق شاد باش می باشند . »

این نظر را سیزده ماه قبل از نوشته داکتر صاحب روستار تره کی، یک کانگرسمن امریکایی (**روهر باکر**) در سنای امریکا به گونه دیگری بیان کرده:

« در مورد طالبان آقای "روهر باکر" گفت او فکر میکند که آنها یک عامل منفی در افغانستان نیستند، در حالیکه آنها یک گروه دیگری اند که از تعداد وسیع مردم نمایندگی می کنند...»

(«آینده افغان» شماره ۶ مورخ اکتوبر ۱۹۹۶).

هرگاه خط دید افراد در یک مسئله مشخص سیاسی (همینطور اقتصادی ادبی و...) یکی باشد، آنان در هر کشوری که اقامت داشته باشند، بدون شناخت و ارتباط با همدیگر در ارزیابی و استنتاج همان مسئله مشخص اغلباً بیک برداشت و استنتاج میرسند. فقط در نگارششان جملات و کلمات و واژه های متفاوت را بکار میگیرند بطور کل مفاهیمی با هم یکسان را در مورد همان مسئله مشخص ... ؛ منعکس میسازند

به نظر نماینده سرمایه مالی امریکا(**روهر باکر**) : طالبان در افغانستان عامل مثبت اند ؛ قوم شان در افغانستان اکثریت دارند.

و داکتر صاحب روستار تره کی توگویی هر دو جمله **روهر باکر** را دستکاری نموده به جای جمله نخستش « فرزندان اهل و صالح » را نشانده و در عوض جمله دومش ، « اکثریت قومی » را جاگزین ساخته است. در حالیکه اینطور نبوده ایشان با **روهر باکر** کدام ارتباطی ندارند.

چه تفاوت ماهوی میان نظرات یک دانشمند و افغان شناس امریکایی (**داکتر برنت روبن**) که با وجدان عاقل و بی هراس و خوف و واقعیت مزدوران امپریالیست های کشورش (طالبان) را منعکس می نماید و نظرات متحد المحتوای دو فرد دیگر [یکی سرمایه سالار نشسته در سنا ابر قدرت که بخاطر اشغال بعدی افغانستان توسط ارتش کشورش **شرایط آماده کن** های طالبی اشرا ستایش مینماید و دیگری یک افغانی که به شوونیزم ملیت بزرگ عشق میورزد؛ وجود دارد.]

هر واقعیتی که سیر شتابنده تفکر شوونیستی آقای روستار تره کی را دچار تکان و تشتت نماید، یا در بستر حرکت آن موانع ایجاد نماید _ ولو تحت تاثیر وجدان و عاطفه _ لحظه ای آنرا بپذیرد ؛ مگر بعد از لمح ای (بنا بر مصلحت اندیشوی) آنرا نادیده و ناشنیده انگاشته و با لجاجت در کتمان آن سعی و تلاش می ورزد ؛ حتی آنرا سرچپه و سر به تالاق هم جلوه میدهد. برای تثبیت این مدعا به نوشته **فرید افسان** در شماره، ۴۰ و ۴۱ مجله « پیام زن » مورخ سرطان ۱۳۴۷ تحت عنوان « آقای روستار تره کی در مزبله تحریف و تطهیر » مراجعه می نمائیم :

«... پوهاند کاکر [پروفیسر کاکر در زندان پلچرخ] با بیشرمی تمام در برابر جلادان کی جی بی و چاکران خادی آن سر تعظیم فرود آورده، از الطاف روسها و دولت پوشالی نسبت به زندانیان به یایه سرایی پرداخت ... گروه فلمبرداران روسی و چاکران کمره بدست خادی آنان گفتار بی اعتبار و خاینانه ی تلویزیونی آقای کاکر [زندانی شده] را در اختیار «**عفو بین الملل**» و سایر بنیاد های بشر دوست هوا خواه پوهاند کاکر قرار دادند ... جناب داکتر روستار تره کی ، شما که ده سال قبل نخستین زندانی بودید که مصاحبه آقای کاکر را با ناراحتی آمیخته با خشم شدید تقبیح کرده بدرستی خیانت خواندید، چه عامل، کدام شانتاژ از طرف کدام جناح، و چه مصلحتی موجب شد که آقای کاکر را (ده سال بعد) در نوشته ی تان، مندرجه شماره ۱۷۶-۱۹۹۲ نشریه « **مجاهد ولس** » چاپ ناروی، فرد مبارز در زندان پلچرخ و انمود سازید؟! یکی دیگر از خصایص تاریخ در اوضاع بحرانی و توفانی این است که واقعیت ها را از میان انبوه مسایل متراکم و ظاهراً فراموش شده، با

شتابی هرچه تمامتر بیرون کشیده و آنها را بر کتیبه اش طوری حک می نماید، که نه با چکش اغماض و سخا می شکند و نه با تیزاب کتمان و مصلحت سترده می شود.»

باتمام اینها باز هم خانه ی داکتر صاحب روستاترتره کی آباد که همانند روشنفکر نماهایی نیست که از مردم بریده و بخاطر رسیدن بکرسی، با بوسیدن دست و چشم یک ملای عقب مانده و متحجر که خون خلق ما را بر دوش دارد نه تنها به طیف روشنفکران متعهد و وطنپرست خود پشت کرده؛ بلکه از وجدان خود نیز فاصله گرفته اند.

۸- «طالبان، خنجر دیگری بر گرده ی مردم ما»:

«پیام زن» نخستین نشریه ای بود که تحت عنوان فوق متن هوشدار دهنده ای را در مورد طالبان در دست نشر سپرد و راز "ظهور" آنان را بر ملا ساخت. اینک بخشهای از متن سر مقاله شماره ۲۹ حوت سال ۱۳۷۳ - فبروری ۱۹۹۵ آن مجله:

«ارتجاع مذهبی پاکستان از دوران ضیاءالحق به اینسو غیر از احزاب بنیادگرا، نیروی ذخیره را هم بدون سر و صدا در مدارس دینی شهرهای مختلف پاکستان زیر نام "طالبان" پرورش میداد، تا روز مبادا آنها به میان آورد. آنروز فرا رسید. طالبان در ظرف کمتر از پنج ماه حدود هفت ولایت را از کنترل "برادران ناکام و جنایتکار جهادی" خارج ساختند و اینک با فراری کردن "برادر حکمتیار" صدراعظم (!) می خواهند "امارت" کابل را از آن خود سازند. برای طالبان سوار بر سر انگشت بیگانگان و موج خشم و نفرت بیکران ملت علیه قصابان بنیادگرا، پیشروی در بسیاری از نقاط کشور هم قابل پیشبینی است.»؛ «... جالب است که طالبان، خاینان جهادی را از گلبدین تا مزاری متهم به هر چیز و حتی "ضد اسلامی" بودن می کنند ولی به مزدوری شان به کشور های بیگانه میهن فروشی، تبهکاری، دشمنی بازن و آزادی و دموکراسی و ارتجاع بنیادگرایی کوچکترین اشاره ای ندارند. آیا این به آن معنا نیست که طالبان با گلبدین و شرکای خایش احساسات "برادرانه ی جهادی" داشته و دیر یا زود دست در دست هم طناب اسارت بر گلوی مردم ما را خواهند کشید؟

به زودی و به طور انکار ناپذیر بر همگان معلوم خواهد شد که آیا طالبان نسخه جدید و برادران تازه نفس بنیادگرایان اند یا اقلی مهلکتر از آنان. به زودی ثابت خواهد شد که آنان بازوی نوین امریکا و پاکستان و عربستان اند که با گسترانیدن جهالت پیشگی و آزادی کشی هر چه تمامتر، در پاسداری از منافع آن دول لحظه ای غفلت نخواهند کرد یا "منجیان ملت"؟»؛ «... ما پدیده ی طالبان را تیره تر شدن ابر های سیاه بر فراز افغانستان خرابه و بنیادگرا زده ی خود میدانیم که سه سال است از آن خون و خیانت میبارد...»؛ «حاکمیت احتمالی طالبان هرگز دیرپا نخواهد بود زیرا نه قادرند به خواستهای اقتصادی و آزادی طلبانه مردم ما پاسخ دهند و نه توانایی پرچیدن طومار نظامی نیرو های رقیب را دارند. طالبان اگر با برادران بنیادگرای شان به سازش تن ندهند، درگیری هر دو کمپ مدتها ادامه خواهد یافت و خطر تحقق سهمناکترین خیانت (تجزیه کشور) بیش از هر زمان دیگر خواهد بود.»؛ «ما یقین داریم که تمامی تشکلهای آزادی طلب و طرفدار دموکراسی، نسبت به طالبان دچار تصورات واهی نشده، با امید و شهادت و خستگی ناپذیری بیشتر از پیش توده های ستمکش ما را بخاطر یورش علیه هرگونه ارتجاع و حامیان خارجی آن به منظور استقرار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی متشکل خواهند ساخت. این وظیفه ی تخطی ناپذیر و مبرم هر مبارز راه آزادی و دموکراسی است.»

۹- «طالبان تاج و تخت»:

دومین نشریه «شعله جاوید» است که زیر عنوان بالا (مندرج شماره سیزدهم دوره دوم ماه حمل ۱۳۷۴ - اپریل ۱۹۹۵) و در پنج پیکره، تحلیل و تفسیر مبسوط و همه جانبه ای از طالبان نموده، که اینک نگارنده غرض آگاهی بیشتر خواننده صرفاً پیکره نخست مقاله را انتخاب و شامل این جزوه می نماید:

«از زمان ورود "طالبان" در صحنه سیاسی افغانستان، یعنی ماه سپتمبر سال گذشته، تا حال صرف مدت هفت ماه می گذرد. ولی در طی همین مدت کوتاه این نیروی به اصطلاح نوظهور ناگهانی به یک قوت بزرگ مبدل گردیده و هم اکنون مراکز دوازده ولایت، از ولایات سی گانه کشور را تحت کنترل داشته و در این منطقه پهناور تمامی نیروی های جهادی "را از قدرت برانداخته و سיעاً خلع سلاح شان نموده است (به استثنای مناطق هزاره نشین ولایت ارزگان، غزنی و میدان). این نیرو چگونه پدید آمد و بنابر چه علل و عواملی اینگونه

سریعاً رشد نمود و چه اهدافی را دنبال می نماید؟ برای پاسخگویی به این سوال، "جنبش طالبان" را از زوایای مختلف مورد ارزیابی قرار می‌دهیم .
پایه اجتماعی اصلی:

حرکت انقلاب اسلامی افغانستان اولین تنظیم جهادی بود که در سال ۱۳۷۵ تحت سرپرستی ISI پاکستان و ساواک [واواک - آذرویه] ایران و نظارت اصلی CIA در پاکستان ایجاد گردید. این تنظیم ها که در واقع اتحادی از دو شاخه اخوانی های افغانستان یعنی شاخه گلبدین و شاخه ربانی بود به علت ناسازگاری هر دو جناح در انتخاب رهبری تحت ریاست مولوی محمد نبی محمدی که به اصطلاح شخص ثالث بالخیر در میان دو جناح مذکور محسوب می گردید، تشکیل شد. گرچه این اتحاد دیر دوام ننمود و هر چند ماه بعد از تاسیس آن ، هر دو جناح برهان الدین و گلبدین یعنی جمعیت اسلامی و حزب اسلامی از آن بیرون رفتند؛ اما حرکت انقلاب اسلامی به عنوان اولین تنظیم جهادی ساخته شده در پاکستان باقی ماند.

تنظیم "انقلاب اسلامی" از همان شروع جنگها در مناطق جنوبی کشور علیه رژیم مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی یعنی بهار سال ۱۳۵۸، به تنظیم ملا ها معروف گردید، زیرا که اکثریت قاطع ملا ها و طلاب دینی پشتون ها در این تنظیم عضویت داشتند. از آنجائیکه در این مناطق- که دقیقاً همین دوازده ولایت تحت کنترل طالبان را در بر می گرفت- از یک طرف نفوذ اخوانی ها ضعیف بود و از طرف دیگر حسب سنت دیرینه جامعه پشتونها، قشر ملا ها و طالبان مدارس دینی کثیرالتعداد، "تنظیم ها" به عنوان نیروی اصلی جهادی برآمد نمود که نیروی جنگی ضربتی آنرا گروپ های خاص طالبان تشکیل میداد. تنظیم ملا ها، علیرغم انشعابات و پراکندگی روز افزون، در طول سالهای جنگ مقاومت همچنان به عنوان نیروی اصلی جهادی در این منطقه باقی ماند. البته علاوه بر این ولایات ، "تنظیم ملا ها" در سایر ولایات و در میان ملا های غیر پشتون نیز نفوذ داشت که بعضاً مثلاً در ولایت بامیان ، غور، و بادغیس کم و بیش گسترده و نیرومند نیز بود.

از جانب دیگر سرازیر شدن آوارگان افغانستانی [افغانی - آذرویه] به پاکستان، مدارس دینی، چه در کمپ های مهاجرین و چه در شهر های مختلف پاکستان بویژه شهر های مناطق پشتون نشین پاکستان، سمارق وار روئیدن گرفت و تعداد شان بطور روز افزون افزایش یافت. این مدارس که به کمک مراکز آخوندی کشور های مختلف اسلامی و حتی کمک های دولتی بعضی از این کشور ها دایر میگردد، تعداد زیادی از اطفال و نوجوانان خانواده های آواره را بسوی خود جلب نمود. تعداد طلاب دینی در میان آوارگان افغانستانی [افغانی- آذرویه] آنچنان افزایش یافت که علاوه بر مدارس دینی متعلق به مهاجرین، بطور رسمی در مدارس مربوط به جمعیت علمای اسلام پاکستان تحت رهبری مولانا فضل الرحمن نیز جای گرفتند. البته علاوه بر مدارس دینی در پاکستان، تعداد معینی از این مدارس در افغانستان در مناطق نزدیک به سرحد پاکستان نیز دایر گردید، که بیشتر توسط جمعیت طلبه " حرکت انقلاب اسلامی" و تا حدودی نیز توسط سایر ملا ها اداره می گردید.

جنبش طالبان پایه اصلی خود را از میان ملا ها و طلاب مدارس دینی فوق الذکر و همچنان از میان ملا ها و طلاب قبلاً مربوط به تنظیم حرکت انقلاب اسلامی و تا حدی کمی هم از میان ملا ها و طلاب بیرون از این تنظیم کسب نموده است. حلقه اصلی رأس رهبری جنبش طالبان یعنی ملا محمد عمر ، ملا محمد ربانی، ملا احسان الله (یا ملا امان الله) به علت خیرگی چاپ بدرستی خوانده نشد - آذرویه) ، ملا محضر، ملا عبدالمنان و ملا خیرالله همگی قبلاً عضو جمعیت طلبه حرکت انقلاب اسلامی بودند. و در جبهات تنظیم مذکور فعالیت داشتند. تعدادی از اینها - مثلاً خود ملا محمد عمر - پس از فروپاشی رژیم نجیب الله در مدارس دینی پاکستان مجدداً به زندگی طلبگی روی آوردند. و از همین مدارس توسط ISI و CIA در رابطه با جلوگیری از قاچاق مواد مخدر توظیف گردیده و سر انجام در رأس جنبش طالبان قرار گرفتند. علاوه بر شيرازه بندی سازماندهی و ستونهای اصلی نیرو های نظامی طالبان را ، ملاها و طلاب اصلی تشکیل میدهند.

البته در پهلوی ملا ها و طلاب دینی اصلی، یک تعداد افراد نظامی و ملکی " خلقی " های سابق نیز به هیئت ملا ها و طلاب دینی درآمده و در میان طالبان در واقع برای طالبان به فعالیت مشغولند و بر علاوه تعدادی از افسران نظامی به اصطلاح بیطرف متعلق به حکومت های گذشته توسط طالبان به خدمت گرفته شده اند. اینها علیرغم اهمیت کم و بیش خدمات شان، نیروهای فرعی و ضمیمه را تشکیل میدهند و پایه اجتماعی اصلی جنبش طالبان شمرده نمی شوند. همچنان در صفوف طالبان یک تعداد مجاهدین سابق از " توده عوام" نیز فعالیت می نمایند که کم اهمیت تلقی میشوند، زیرا که طالبان معمولاً از میان عوام سر باز گیری نمی نمایند و در صورت مبادرت به چنین کاری فقط از آنها به اصطلاح کار می کشند و صلاحیت خواص را به آنها نمی سپارند. «

اینک پاراگراف پایان مقاله مندرجه نشریه " شعله جاوید" :

« با دوام جنگهای ارتجاعی که نتیجه مستقیم آن خرابی روز افزون توده های مردم و ویرانی بیشتر مملکت است، دو دور نمای احتمالی ارتجاعی خود را نشان میدهد. یکی دوام حالت تجزیه غیررسمی کنونی و یا تجزیه رسمی کشور و دیگری تأمین حاکمیت تئوکراتیک ارتجاعی سرتاسری با سلطه شوونیزم پشتون و یا شوونیزم تاجیک. افغانستان و مردمان ملت های مختلف این کشور فقط یک راه نجات دارند و آن راه انقلاب و راه سرنگونی قهری ارتجاع و امپریالیزم است. این راهی است که باید خود توده ها تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی، در آن گام بگذارند و خود را نجات دهند. هیچ نجات دهنده غیبی آسمانی و زمینی ای وجود ندارد که نجات توده ها را ممکن و میسر سازد.»

۱۰- پاکستان، "صوبه ی سرحد" و "خلق" ها:

منافع اقتصادی و سیاسی استعمار و امپریالیزم چنین تقاضا میکرد، تا بعد از خروج اجباری از کشور های مستعمره، در جغرافیای سیاسی آن کشور ها بازنگری کرده، مرز های نوین و دلخواهش را به شگرد گوناگون منجمه از طریق مزدوران بومی قبلاً پرورش یافته بر مستعمرات تازه به استقلال رسیده تحمیل نماید، چنانچه استعمار مکار و حيله گر انگلیس بعد از شکست مفتضحانه در افغانستان خط منحوس "لارد دیورند" ی هزاران بار لعنت شده را با امضای خاینین ملی یعنی دست پرورگان افغانیش در سال ۱۸۹۳ عیسوی رسمیت بخشید. و بخشهای وسیع و استراتژیک سرزمین قبایل نشین (پشتون) ما را بیرحمانه از پیکر افغانستان برید و آنرا با هند تحت سیطره اش ملحق ساخت.

به مجردی که از زاهدان هند، پاکستان بی نسب زاینده شد، و پا به عرصه وجود سیاسی گذاشت، بیدرنگ خود را وارث بی چون و چرای قلمرو های "خدا داد" آنطرف خط خیانت نشان "دیورند" خواند. بنا بر گفته ی مایکل بری: « مقامات پاکستان از همان ۱۹۴۷ با اینطرف تصمیم گرفتند سیاست شبیه کنترل غیر مستقیم امپراتوری انگلیس را در سر زمین های قبایلی تطبیق کنند، بلافاصله بعد از انضمام این سر زمین، شورش " تیرا" تسلط برتانوی را در این مناطق متزلزل ساخت » (مندرجه شماره ۲۸۲ نشریه "امید"، ی وابسته به " شورای نظار"، که خالق نظامی- سیاسی- اطلاعاتی و فرهنگی هر دو KGB می باشد)

دولت وابسته استعمار انگلیس (پاکستان) برای آنکه ثبات و استقرار مداوم و تکان ناپذیری را در این مناطق تأمین نماید، دست به سلسله ریفورم های زیرکانه ای زد، که پرداختن به آن از طرح مسایل این نبشته خارج میباشد؛ ولی نباید از سر نکته اساسی این خدعه کلونیالیستی عبور کرد. و آن اینکه نسل جوان و جنگجویان غیر مسن این قبایل را با پول هنگفت، با اسم و رسم مدد معاش دوره تحصیل، همچنان بسا امتیازات، به مکتب های نظامی و ملکی پذیرفت. و بعد از اختتام دوره تحصیل آنرا در نهاد ها و سازمان های ملکی و نظامی بخصوص استخباراتی (اطلاعاتی) به سمت مدیران و صاحب منصبان باصلاحیت به کارگمارد. جوانان و اسلحه بدوشان این قبایل که به سهولت تطمیع شده بودند، یعنی دانه های زهر آگین ریفورم استعماری را چیدند و به دام امتیازات و مقامات دولتی و صلاحیت و صلابت های دل انگیز و لذت بخش آن افتیدند. در واقع مبارزه به خاطر آزادی کامل سر زمین شان از سلطه دولت تازه در نقشه جغرافیای جهان جای داده شده را به دست فراموشی سپردند. دولت وابسته به ناف انتلیجنت سرویس جاسوسی انگلیس (که رهبر پر آوازه اش محمد علی جناح عضو نازدانه ی آن بود) از ریزش دانه و گیرش دام هایش؛ منجمه به دو هدف اساسی دست یافت: نخست احساس ناسیونالیزم ملت غیور پشتون و جدایی سرزمین شان از پاکستان را از لوح دماغ دستکاری شده ی آنان سترد. و دیگر اینکه این طیف تطمیع شده را از طریق اعطای مقامات ملکی و نظامی و استخباراتی تحت نظارت مستدام و دسپلین شدید نظامی قرار داد. و وظایفی را در رابطه به افغانستان به آنان محول کرد؛ منجمه _ بعد از تأسیس "حزب دموکراتیک خلق" _ وظیفه جلب و جذب خلقی های این حزب را به این طیف تطمیع شده (در واقع فریب خورد) سپرد.

KGB که اوضاع قبایل آنطرف خط نام نهاد « دیورند» را دقیقاً تحت نظر داشت، همانطوری که در افغانستان هسته "حزب دموکراتیک خلق" را به ثمر رساند، در آن مناطق یعنی "صوبه ی سرحد" که از چندی بدینسو، روی منظور خاصی، به «ایالت پشتونخوا» تسمیه شده است _ نیز به پرورش و تشکل هسته های سیاسی و استخباراتی دست یازید. و عوامل تربیت یافته هر دو سوی خط را با هم در رابطه دایمی قرار داد.

نمای تبلیغاتی رابطه تنگاتنگ عوامل مذکور را در روز های جشن پشتونستان در مقابل خیبر رستوران _ نسل جوان سده ی چهل به خاطر خواهند داشت که چسان کارمل، تره کی، سلیمان لایق و سایر اعضای مرکزی حزب یاد شده به استقبال خان عبدالولی خان، اجمل ختک، خیر بخش مری، امام علی "نارسی"، _ "که سه نفر اخیر در خانه های گرانقیمت وزیر اکبر خان در کابل اقامت داشتند" _ شتافته با گرمی فزون از حد با آنان روبوسی و بغل کشی میکردند .

شاخه ی آسیایی انتلیجنت سرویس جاسوسی انگلستان (ISI) که بعد ها در خدمت CIA نیز قرار گرفت (رشد هسته های سیاسی و استخباراتی این شبکه را قسماً در افغانستان (۱)، عمدتاً در پشتونستان با دقت می پائید و فعالیت آنهایی را که شناسایی شده بودند، با شگرد های مختلف در داخل مرز هایش بی اثر و بی ضرر می ساخت، و یا آنان را به سمت خود می کشانید. به همین علت فعالیت و سازماندهی این شبکه استخباراتی در مناطق قبایلی به کندی مواجه شده بود.

زمانی که کودتای ۲۶ سرطان داود خان به مجوز روسها متحقق شد، KGB از طریق "مصونیت ملی" داود خان یعنی " ریاست ضبط احوالات" انکشاف یافته که در آن نفوذ کرده و رده های بالایی آنرا در خدمت گرفته بود، شماری از عوامل استخباراتی آن ریاست را در نقش دیپلمات سفارت به اسلام آباد و اختر محمد پدر داکتر نجیب الله را به سمت جنرال کنسل اقتصادی افغانستان برای بار دوم غرض کسب اطلاعات و فعالیت سیاسی به پشاور گسیل داشت [یاد آوری این نکته لازم است که اختر محمد خان دربار نخست ، در دوره تصدی صدارت داود خان نیز _ منحصتاً عضو "ریاست ضبط احوالات" _ در قالب وکیل تجار افغانی در پاکستان مشغول فعالیت سیاسی و اطلاعاتی بود. و ؛ اما نجیب الله در بار دوم مأموریت استخباراتی پدرش در پاکستان که جوانی بود از کدر های برجسته حزب (فرکسیون پرچم) مطابق دستور و رهنمود های حزبش _ غرض کار و بار استخباراتی و سیاسی _ به عنوان بازدید از پدرش به پاکستان مسافرت میکرد. (۲)]. بدنبال آنان تعداد بیشتری از اعضای فرکسیون خلق را توظیف کرد تا در میان پشتونهای آنسوی مرز ، تبلیغ به خاطر آزادی پشتونستان و سازماندهی جوانان و سایر اقشار آن مناطق را رنگ و رونقی بیشتری بخشیده پول و اسلحه در میان شان توزیع نمایند. (*)

بعد از کودتای ننکین ثور ۱۳۵۷ اوضاع و حالات در مناطق مذکور دستخوش تغییرات گردید. پروژه حزب و تنظیم سازی علیه دولت کودتای که عمال روسی در آن نفوذ کرده بود، توسط CIA و ISI طراحی گردید و نخستین تنظیم جهادی یعنی "حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" در سال ۱۳۵۷ ذریعه دو سازمان استخباراتی فوق الذکر سرهمبندی گردید. متعاقب آن سایر احزاب و تنظیمهای اسلامی به همکاری عرب سعودی و ایران بسته بندی گردید. "سازمان امنیت شوروی" که اوضاع سیاسی را در آنسوی سرحد افغانستان عمیقاً تحت نظر داشت ، آن بخش از خلقی هایی قبلاً گسیل شده به "صوبه ی سرحد" را بداخل تشکیلات جهادی بخصوص " حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" _ که اتحادی از دو شاخه اخوانی های افغانستان یعنی شاخه گلبدین و شاخه ربانی بود _ فرستاد. باینهم اکتفا نکرده برای دومین بار خلقی هایی را که در رابطه مستقیم و یا غیر مستقیم با آن سازمان (KGB) قرار داشتند، بداخل تشکیلات اخوانی سرازیر نمود. اینان از یکسو ضرباتی را متوجه بدنه ی نظامی تشکیلات مذکور نمودند و از سوی دیگر غرض تسخیر و تعویض تنظیم های جهادی از دورن به فعالیت سیاسی و استخباراتی پرداختند. و عمدتاً در شاخه منشعب حزب اسلامی تمرکز نمودند [KGB از پروژه انتقال اعضای نفوذی خاد از کانال " شورای نظار" به داخل جمعیت اسلامی ، همینطور به درون حزب وحدت نتایج ثمر بخشی به دست آورد].

به علت فروپاشی اتحاد شوروی، هرگاه رابطه این بخش (همچنان قسمت های طالبی شده ی آن) با "سازمان اطلاعات و امنیت خارجی روسیه " FSB ، که صور نوینی KGB سابق می باشد، قطع شده باشد ؛ شماری از بخشهای مذکور بنا بر خصلت مزدور منشی و خدمت به اجانب ، نمی توانند که در خدمت ISI قرار نداشته باشند. پس از تجاوز ارتش شوروی به افغانستان، که با امضای نور محمد تره کی _ این مضحکه تاریخ سیاست _ و برژنف خون آشام مسجل شد، اوضاع سیاسی نه تنها در افغانستان و سرحدات آن ، بل در منطقه و جهان نیز دچار تکانهای شدیدی گردید. و ؛ اما در افغانستان، قتل امین جلاذ توسط جنرال روسی و حبس اکثریت رهبری فرکسیون خلق و اعدام چند تن از اعضای زبده آن مانند عالمیار وزیر پلان و برادرش معروف به «عارف جدو» (که در آن سال ها محصلین پوهنتون به استشاره وی و شماری از خلقی هایی که در کمیته حزبی پوهنتون عضویت داشتند گرفتار ، زندانی و یا اعدام شدند)، همینطور پیگرد و گرفتاری های پی در پی خلقی هایی عقده مند و پر کینه از جبهات ، یا ازحوزه های احزاب اخوانی، یا از محل وظایف شان در قتلها ها و قرار گاهای عسکری و یا از کمیته های حزبی "حزب دموکراتیک خلق" ، توسط خاد ، سایر اعضای آن فرکسیون را دچار

ترس شدیدی نمود (بسان ترسی که در روز ترور سفیر امریکا در هتل کابل، بر آنان مستولی شده بود. طوری که کرچ و کلاه، فرم و نشان خود شانرا دور انداخته، با بروت های تراشیده و نیمه تراش، درست مثل موش های گربه دیده در سوراخ ها در آمدند، و باین ژست و حرکت دراماتیک ناظران را به خنده و تمسخر واداشتند).

عوامل تذکار یافته، خلقی های سرخورد و تحقیر شده را از همه چیز و از همه کس؛ حتی از "مبارزه طبقاتی"، که ذکر زبان و تکیه کلام همیشگی شان شده بود، متنفر و بیزار گردانید. در نتیجه با تأثیری آمیخته با خشم و انتقام - انتقام از رقبای مسلکی یعنی پرچمی، خادی و سازایی(ستمی)؛ انتقام از میهن و مردم و فرزندان دلیر و مبارز آن - همراه با خانواده، کوله بار مسافرت بر دوش نهادند، و به صوب صوبه ی سرحد، یعنی مناطق قبایل پشتونهای جدا ساخته شده از پیکر افغانستان، شتافتند. اغلب اینان به هر تبار و نسب پشتون ها که تعلق داشتند از جانب عناصر دولتی و غیر دولتی مربوط به همان تبار و نسب پشتونهای آنطرف سرحد پذیرایی شدند. همچنان بخشهایی از صفوف پائینی و اقارب سمپاتیک آنان که مذهبی بودند از طرف «جماعت العلمای» پاکستان به گرمی استقبال گردیدند.

کوچندگان کثیرالعهده ی خلقی که بقای فزیزی و سیاسی شانرا در چنبر حراست ISI و چتر حمایت سازمان CIA جستجو می نمودند، با نیت شوم و آرمان مسموم، که خواست همیشگی شان بوده، خویشان را در معرض جلب و جذب میزبانان پشتون - که هر کدام سابقه سالها خدمت در تشکیلات دولت پاکستان اعم ملکی و نظامی و اطلاعاتی داشتند - قرار دادند. بعد از کسب به اصطلاح افتخار عضویت در ISI و آموزش لازمه در امور مربوطه (اینبار نه به خاطر فروش میهن به سوسیال امپریالیزم شوروی؛ بل به خاطر فروش آن به پاکستان) به گونه ی مخفی، نیمه علنی و علنی در به ثمر رسانیدن پروژه طالبان سهم قابل توجه ی گرفتند. همچنان آخرین بخشهای اینان یعنی منسویین وزارت های دفاع، وزارت داخله و بخشهای از خاد، که از جنگهای بین التنظيمی اخوانی های رهزن، آدمکش، جاسوس و وطنفروش هشت ثوری به سر باندی حکمتیار، ربانی، "قهرمان مسعود"، مزاری، سیاف، خلیلی، مجددی، محقق، حاجی دوستم ... و امثال شان جان به سلامت برده بودند، وحشت زده به پاکستان فرار کردند. فراریان اخیرالذکر به سفارش تتی، که خود و رفقاییش بعد از شکست کودتایشان علیه داکتر نجیب، از طریق حزب اسلامی به سازمان استخبارات نظامی پاکستان ISI پیوسته بودند، به عضویت آن سازمان پذیرفته شدند، و در میان طالبان افغانی (نه طالبان پاکستانی) به فعالیت آغازیدند.

۱۱- نگاهی به فعالیت خلقی ها در زندان پلچرخی:

عملکرد خلقی ها بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷؛ واژه شریف خلقی را به اندوهبارترین و مشمئزترین مقوله مبدل گردانید که یاد آوری آن جزء تحقیر و توهین مردم، پیگرد و گرفتاری، استنتاج و بازجویی و شکنجه، ترور و زندان و اعدام های دسته جمعی دهها هزار هموطن ما، در پلیگون... و پلچرخی و... چیزی دیگر را در اذهان مردم شکنجه شده ی ما متبادر نمی ساخت؛ مگر پس از ظهور طالبان این واژه (خلق) ابعاد دیگر نیز اختیار کرد، یعنی بعلاوه اینها، واژگان و نامهایی منفور؛ مثل چلی، طالب، پاکستانی، ISI، CIA، القاعده، بن لادن، پولیس، سوت، شلاق، ڈره، قطع دست و پنجه، جمره و مثله و سنگسار [و کشتن زن با مرمی در استدیوم ورزشی و انهدام بت های باعظمت و باستانی بامیان ...] و بردن خانمها غرض معینه ... به شفاخانه و... را نیز در اذهان صدمه دیده ی مردم ما تداعی می نماید. و آنان را شدیداً ناراحت و حتی عصبی می سازد.

با در نظر داشت همین مطلب، بی جا نخواهد بود، هرگاه نگارنده این یادداشت، نگاهی گذرا به فعالیت اینان در زندان پلچرخی بنماید که کمتر کسی در خارج از زندان از همچون فعالیت ها آگاه شده اند.

ضربه خوردن بر ق آسای اعضای مرکزی فرکسیون خلق به رهبری داکتر شاه ولی صدراعظم [بعد از قتل امین به دست جنرال روسی] و انتقال آنان به زندان پلچرخی، واکنشها و عکس العمل های مذبحخانه ای را از جانب شماری از اعضای آن فرکسیون در خارج از زندان بار آورد. اینان در هر کجایی که فعالیت تخریبی بر ضد فرکسیون نازدانه پرچم داشتند، توسط خاد حرکات و جنب و جوششان شدیداً مراقبت و نظارت میشد. تداوم این فعالیت ها [باری فعالیت های ضد دولتی و ضد پرچمی اینان در ۱۳ میزان ۱۳۶۴ منجر به بر کناری دو صد تن صاحب منصب، تنزیل رتبه و تتی چند هم به سفارت خانه های کشور های وابسته شوروی فرستاده شدند] سر انجام موجب بر کناری و یا گرفتاریشان می گردید. عناصر گرفتار شده ی خلقی در دوره استنتاج و بازجویی با اندکترین فشار روانی از جانب مستنطق پرچمی خادی شده، به گناه خودشان اعتراف کرده، از کرده و ناکرده ی

شان با جین و ترس، ذلت و شرمساری ابراز ندامت می نمودند و پیش از تعیین مدت حبس خودشان، داوطلبانه شامل گروه های استخبارات زندان شده، به فعالیت سیاسی و اطلاعاتی برضد زندانیان می آغازیدند.

یکی از مشهورترین شان در دوره تحقیق و شکنجه، همچنان در دوره ی نظارت زندانیان در کوته قفلی های صدارت، "غلام غوث هراتی" بود که به گفته زندانیان دهها زندانی را "به اعدام برابر ساخته بود". این عنصر بسیار مکار، زیرک و با هوش که خود زندانی بود، با شگرد های نوینی از سایر محبوسین که وی راماند خودشان زندانی می پنداشتند اعتراف می گرفت .

« بعد از حوت سال ۱۳۶۲ اداره سایر بلاکهای زندان پلچرخ، به استثنای بلاک یک و بلاک دو، مربوط وزارت داخله گلاب زوی _ این عضو اصلی KGB شد. به همین سبب فعالیت استخباراتی خلقی های توظیف شده در داخل سلولهای زندان پلچرخ محسوستر و ملموستر شده رفت، بخصوص در آن بخشهایی از زندان که مربوط وزارت داخله شده بود [لازم بتذکار است که در درون زندان پلچرخ امکان دایر کردن حلقه و یا حلقات آموزشی از جانب زندانیان واقعی وجود نداشت؛ زیرا دولتی که زندانی را در داخل زندان _ که بمثابة کام و دندانش بود _ در یک شبانه روز، هزار بار میجوید تا هضم اش کند. یا بعبارت رساتر به تسلیم وادارش نماید، چطور میتوانست اجازه دهد که دشمنانش اندیشه و تفکرات سیاسی شانرا در میان زندانیان بخش نمایند و آنانرا به مقاومت علیه خودش وادارند در حالات کاملاً استثنایی و زود گذردایر شدن همچون حلقات دیده شده بود، که مجال بیان آن در این نوشتار نیست؛ مگر بطور موجز و فشرده و آن اینکه مسئول حلقه خود عضو نفوذی خاد در آن نهاد و یا تنظیم می بود و یا فردی ضد دولتی که در "دوره تحقیق شکنجه" و یا بعد از آن ترک راه و آرمان نموده به دولت دست نشانده می پیوست. در چنین صورتی حلقه آموزشی بکار خود ادامه داده میتوانست؛ و در شکل دیگرش در درون حلقه مورد نظر عضو یا اعضای ناشناخته اطلاعات زندان حضور میداشت. در چنین صورتی تا زمانیکه اطلاعات زندان ادامه کار استخباراتی اجنتش را در میان حلقه لازم میدانست، حلقه بکارش تداوم می بخشید. در غیر آن مسئولین زندان حلقه را از شکستاده هر کدام را از هم جدا نموده به اتاقها دیگر انتقال میداد (« شمه ای از فعالیت های کی ... »)]

اینها (خلقی ها) در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی که در درون سلولها دایر می شد، اشتراک نموده وظایف و فعالیت های متنوع اطلاعاتی را انجام میدادند؛ منجمله اختلاف نژادی، قومی، زبانی، منطقه بی را بین زندانیان بیشتر دامن زده، پشتونهای احزاب اسلامی را در تقابل با تاجیک ها و سایر اقوام دری زبان آن احزاب قرار می دادند. گاه گاهی دامنه این مخالفت ها منجر به خونریزی بین طرفین می گردید (« نقل از نوشته "پ. لیان" «فرار از آغوش خرس و...») مندرجه "پیام زن" صفحه ۳۳ شماره ۳۹ حوت ۱۳۷۳ - فیروزی (۱۹۹۵)

بایست بطور فشرده توضیح کرد که نفوذ کنندگان (اعم از خلقی و خادی و "سازایی") کلاً به دو صورت در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی نفوذ می نمودند:

(۱) آنهایی که هیچگونه فعالیت و یا سابقه ای در احزاب و تنظیم ها مذکور در خارج از زندان نداشتند، در داخل زندان از طریق آن هایی که قبلاً در آن احزاب و... نفوذ کرده، تثبیت هویت نموده بودند؛ به مسئول حلقه منحیث مسلمان و مجاهد معرفی شده داخل حلقه مورد نظر شان می شدند.

(۲) آنهایی که سابقه فعالیت و عضویت در تشکیلات فوق پیش از زندانی شدنشان داشتند. نمونه برجسته ی پیکره دوم، خلقی نفوذی **ملا حکیم مجاهد** (به گمان اغلب نماینده کنونی طالبان در نیویارک) می باشد. وی در داخل تنظیم "**حرکت انقلاب اسلامی افغانستان**" فعالیت سیاسی استخباراتی داشت. بعد از بدام انداختن حلقه و یا حلقات تنظیم مذکور، خود نیز زندانی گردید (وی در سلولهای زندان پلچرخ منجمله بلاک شش در حلقه ی «ملای لنگ» - از "ده کو" ی کوهدامن مربوط سرای خواجه منصوب به تنظیم فوق تدریس می شد). **ملا حکیم مجاهد** معمولاً شب ها بین ساعات ۲ و ۳ به دفتر اطلاعات زندان احضار می گردید و اطلاعات به چنگ آورده از زندانیان را به آن دفتر می سپرد.

اکثریت خلقی های زندانی شده (منهای اعضای رهبری شان) در سلولهای مختلف فعالیت های گونه گون اطلاعاتی - سیاسی و... داشتند. تعدادی زیر پوشش حزب اسلامی حکمتیار منحیث باشی وظیفه گرفته، امور استخباراتی را نیز انجام میدادند. برخی دیگر شان در محراقهای اطلاعاتی زندان از قبیل "کتابخانه"، "شفاخانه" ها، بخصوص "کارگاه زندان" - این "سنگر زندانیان تسلیم شده"، مصروف و مشغول کار و بار استخباراتی بودند. در این رابطه از دو برادر یعنی خلیل و عزیز _ از هوا داران حفیظ الله امین _ باید نامبرد که از زمره پایگزاران کارگاه زندان بودند؛ همینطور شماری از ملا های قبلاً تربیت شده ی خلقی در پیشاپیش نماز گزاران سر بر زمین می نهادند، تا در آینده هموطنان شانرا زیر عنوان رهبر مذهبی "زندان کافر دیده"، فریب بدهند و

اما هیئت رهبری خلقی ها که در مخالفت با "کنج" ("کنج" رمزی بود که اعضای رهبری در مورد گروه گلاب زوی، وطنجار، صالح زبیری، پنجشیری، سروری و... که با دولت کارمل پیوسته بودند، به کار برده می شد) قرار داشته و آنان را بخاطر اشتراک در کابینه کارمل مورد انتقاد قرار می دادند، کدام ارتباطی با اطلاعات زندان نداشتند. مسئولین زندان خبر چین هایی را از میان خودشان برگزیده و توظیف کرده بود [۱-: سلطان از هرات فردی بسیار نزدیک به امین جلاذ. به گفته ی یکتن از اعضای رهبری آن فرکسیون وی یگانه فردی بود که با تفنگچه اش بدون تلاشی نزد امین رفته می توانست. سلطان به آرزوی رهایی و مقرری دوباره اش به سمت معاون خاد، که به وی «وعده» داده بودند، روز شماری میکرد. مشاورین روسی زندان این فرد نهایت پلید و آدمکش حرفه ای را به همین وعده ی معاون ریاست خاد شدن، وادار به جاسوسی بر ضد رهبران ساخته بودند)؛ ۲-: عبیدالله محک که فعلاً در بخش پشتوی رادیوی BBC به نطای مشغول است؛ ۳-: آقا محمد تلاش ننگ ملیت نجیب هزاره؛ ۴-: کلیوال؛ ۵-: «مستری» (از جمله وابستگان امین بود که همیشه فحش و ناسزا نثار امین می کرد)؛ ۶-: قیوم مشهور به «خر قیوم» (وی هنگامیکه مسئول سیاسی قندهار بود مرتکب کشتار های دسته جمعی در آن ولایت شده بود)؛ ۷-: آذرخش حافظی شریک تمامی جنایات منصور هاشمی در بدخشان [.

چندین تن اعضای زبده ISI پاکستان، که بعد ها شمار شان رو به افزایش گذاشت؛ منجمله جاوید اختر که دو بار اقدام به فرار ناموفق از بلاک دو زندان کرد، در زندان پلچرخ بسری می بردند. سه تن از آنان، یکی ... دومی نثار احمد و سومی راجا انور با اطلاعات زندان رابطه داشتند. شخص اخیر که از پشتون های قبایل آنطرف خط منحوس «دیورند» بود، دایماً با هیئت رهبری فرکسیون خلق محشور و هم صحبت بود. موصوف بعد ها (در سال ۸۹ یا ۱۹۹۰) نظراتش را در مورد هیئت رهبری فرکسیون خلق _ که در زندان با آنان صحبت های داشت _ در دو مصاحبه، از طریق رادیوی BBC انعکاس داد. قرار گفته گوینده ی آن رادیو، راجا انور با آن رادیو همکار شده بود.

حضور برخی از اعضای رهبری فرکسیون خلق، مثل کریم میثاق وزیر مالیه دولت کودتای ۷ثور و تمرکز بیشترین کدر های آن در انگلستان، بخصوص بعد از رسیدن نجیب الله به قدرت؛ می رساند که این رمیدگان ظاهراً به تشویق MI5 و MI6 [MI5 مسئول کسب اطلاعات در داخل انگلستان و MI6 مسئول عملیات بر اندازی و جاسوسی در خارج از انگلستان، که هر دو سرویس زیر کنترل "کمیته مشترک اطلاعاتی" - J.I.C. (Joint Intelligence Committee) مندرجه کتاب (" شناسایی و شکار جاسوس" اثر "پیتر رایت" صفحه ۵۹۳ و ۵۹۴)]؛ اما در باطن، بطور آگاهانه خود شانرا وسیله اعمال قدرت امپریالیزم غرب _ که در قالب ISI، در منطقه امور دلخواهش را پیش می برد _ ساختند، تا اگر گرگس بخت شان بال بگشاید، و اینبار، نه از طریق « همسایه بزرگ شمالی»؛ بل از مجرای CIA و جماداران خوش بوی پاکستانی، زیر غشای طالبان به امارت دست یابند [چنانچه یکتن از برادران فرکسیون رقیب شان " پرچم " ظاهر طنین بسمت نماینده دولت دست نشانده به "سازمان ملل" متحد فرستاده شداز همین طریق به سازمان ملل متحد گمارده شد...]. چنانچه برای نیل به چنین مقصدی در مرکز کشور دیورند های معاصر (لندن) و در برابر دفاتر "ملل متحد" _ این آله ی دست امپریالیزم امریکا و شرکا _ دست به تظاهرات زده و از آن سازمان خواستند، تا هرچه زودتر امارت طالبان را به رسمیت بشناسد... .

۱۲- شمه ای از فعالیت خلقی های طالبی شده در هند:

بخشی از اجنت های اکسا و کام در کشور هند زیر پوشش حزب اسلامی کلبدین با تحرک چشمگیری فعالیت سیاسی- استخباراتی داشتند. اینان که هم اکنون در کشور های غربی اقامت دارند و با مسلمان نمائی تهوع آور در محراق های به ظاهر خدماتی تجمع کرده اند، بنا بر علل عدیده ای از طالبان و مداخله پاکستان در افغانستان، بیشرمانه دفاع می نمایند [و تا هم اکنون که کشور در اشغال امریکا قرار دارد به این عمل ننگین شان کماکان ادامه می دهند].

از آنجایی که این اجبران شوروی سابق و ISI شده ی کنونی، عمده ترین و خطرناکترین دشمنان سوگند خورده مردم و کشورند، بایست نوشتار های خائینانه آنان شدیداً به نقد کشیده شده و گفتار های بیشرمانه شان خنثی گردد.

نگارنده با در نظر داشت این اصل، مطلب گرد آورده را که در صحت آن نمی توان شک کرد، در ذیل پیشکش می نماید، تا ماهیت واقعی و اصلی این مسلمان نماهای طالبی شده آشکارتر گردد.

بعد از تجاوز ارتش شوروی به کشور، رسانه های گروهی و ژورنالیسم غرب (با انضمام پایود های منطقه بی آنان) در مورد نقش احزاب و تنظیم های جهادی در سازماندهی و بسیج مردم آزاده ما، که پیش از تجاوز به گونه ی خود جوش علیه دولت خون آشام خلقی ها به پا خاسته بودند، هیا هو و "عالمغال" بی مانندی به راه انداختند. محور اینهمه جار و جنجال و تبلیغات میان تهی، حزب منفور حکمتیار خاین به وطن بود. تمامی شبکه های استخبارتی منصوب به نجیب الله، گلاب زوی، وطنجار، پنجشیری، مزدک، محتاط، کشتمند و... هم در زمینه بی توجه نموده کوشیدند از نفوذ بیشتر اخوانی های مذکور در همه عرصه ها، منجمله در میان مهاجرین جلوگیری کنند. به همین علت شماری از اجنت های اکسا و کام که بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ ظاهراً غرض تحصیلات عالی عازم کشور هند شده بودند، دستور گرفتند، تا در دهلی زیر نام و نشان حزب اسلامی حکمتیار تبارز نمایند. اینان یعنی **علی خان**، برادران **سیار** و **ملیار**، و **انجنیر عارف** _ که مانند **علی خان** در رابطه خاد قرار داشت؛ بعد از **علی خان** در رأس باند (دفتر حزب اسلامی در دهلی جدید) قرار گرفت، **انجنیر اسدی** و ... به سازماندهی خلقی های مقیم دهلی در چهار چوب حزب مذکور پرداختند.

خانواده **ملیار** که یکی دو نفر شان به حیث نطق پشتو در رادیوی دهلی مشغول کار بودند، آنچنان از الطاف و مهربانی دولت هند برخوردار بودند که محل اقامت و جای رهایش آنها در ساحه ممنوعه، یعنی در آپارتمانهای مربوط به کارمندان مهم نظامی و استخباراتی آن کشور در دهلی جدید تعیین شده بود. این خانواده در سالهای ۹۰-۱۹۹۱ به کشور استرالیا فرستاده شدند.

انجنیر اسدی تا سال ۱۹۹۶ (شاید تا هم اکنون) در ظاهر بطور داوطلبانه؟! در سفارت امریکا مقیم دهلی جدید امور ترجمانی مهاجرین افغانی را عهده دار شده بود. وی در زمینه ساختن "کیس" کذابی و انتقال هرچه سریعتر خلقی های فراری مقیم هند به امریکا، تلاش مفید و مؤثری می نمود. موصوف بنابر ماهیت فاشیستی اش جریان پذیرش سایر مهاجرین، بخصوص دری زبانان را مختل می نمود، همچنان نامبرده جریان عادی قبولی روشنفکران ضد خلق و پرچم را با ترجمه ضد و نقیض و شک بر انگیز و... طوری برهم می زد که مانع قبولی آنها از جانب سفارت امریکا، منحصی پناهنده، می گردید. [همان کاری را که رقیب خادی پرچی اش **فوزیه جان**، قبلاً معلم انگلیسی از طرف ملل متحد برای مهاجرین و پناهندهگان افغانی، بعداً ترجمان در سفارت کانادا مقیم دهلی جدید _ که از افغانها بخاطر بهتر ترجمه کردن تا حدود سی هزار گلدان هندی رشوه دریافت میکرد _ انجام میداد].

آمر حزب اسلامی یعنی **علی خان** با دفتر ملل متحد رابطه مستقیم و آشکارا داشت. نامبرده که قرار گفته ی یک تن از آشنایانش مدتهاست در کشور کانادا مخفیانه به سر می برد، صلاحیت داشت افراد مورد نظرش را در کمترین مدت ممکنه در "ملل متحد" ریفوجی نماید و یا مخالفان را از حقوق بخور و نمیر پناهندگی محروم سازد. **دستگیر** یکتن از صاحب منصبان دولت تره کی- امین نیز عضو "مقتدر" حزب اسلامی بود که در سال ۱۹۹۴ از دهلی به انگلستان فرار کرد. وی در تظاهراتی که اخیراً خلقی های طالبی شده بخاطر به رسمیت شناختن طالبان از طرف ملل متحد در لندن بر پا نمودند، سهم فعال گرفت. این فرد با تنی چند از اعضای آن باند، به امر "آمر صاحب علی خان" به آزار و اذیت مهاجرین بیدفاع در هند می پرداختند؛ حتی محافل عروسی آنان را به بهانه ی عدم رعایت حجاب اسلامی برهم می زدند، و با بی حرمتی و بی رحمی خوشی شان را به اندوه، و امید کوچک شانرا به یأس و نا امیدی مبدل می نمودند؛ هکذا پناهندگان تازه وارد را با جبر و زور به دفتر حزب شان آورده، بعد از ضرب و شتم پول نقد و اشیای قیمتی آنها را تصاحب می کردند؛ همچنان این دارو دسته وظیفه داشتند، تا سایر خلقی های مقیم دهلی و... را یا از طریق دفتر ملل متحد و یا از طریق قاچاقبر اختصاصی و معروف این حزب بنام (...) که در شهر (...) کانادا دیده شده؛ به خارج از هند انتقال دهند.

عملیه جعل اسناد؛ مثل: پاسپورت، ویزه، نکاح خط، طلاق خط، پارچه امتحان، سند فراغت مکتب و فاکولته، پارچه ابلاغ محکمه اختصاصی انقلابی زندانیان سیاسی و...، توسط خطاط و رسام خلقی، گلبدینی، بعداً طالبی این حزب بنام (...) مشهور به برادر ابراهیم خلقی صورت می گرفت.

این خلقی بسیار محیل، زیرک و کم گپ با چهره به ظاهر معصومانه و ترحم برانگیز زمانی که در پوهنتون محصل بود با اکسا و کام همکاری می کرد و در ردیابی و شناسایی محصلان و استادان پوهنتون (یونیورستی) کابل نقش فعال داشت.

وی بعد از ۶ جدی ۱۳۸۵ در قالب زندانی سیاسی وارد زندان پلچرخ گردید. ومدت بیشتر از یک سال را در سلول های زندان و به خاطر مرض قلبی اش عمدتاً در شفاخانه زندان زیر نظر "غیرتمل" (۳) سرطیب "شفاخانه" بلاک دو وظیفه استخباراتی اجرا می نمود. بعد از پایان وظیفه سیاسی - استخباراتی در زندان، بلاوقفه به دهلی فرستاده شد. و تسهیلات قابل ملاحظه ای از جانب کارمندان هندی "ملل متحد" برای وی فراهم گردید.

موصوف که در نهر و یونورستی منحصی محصل شامل ساخته شده بود و از امتیازات لیلیه آن یونورستی نیز استفاده می کرد، در فضای آرام و بی سر و صدای اتاق مختص به خودش در لیلیه، به جعلکاری اسناد برای حزب اسلامی و جمع آوری اطلاعات برای عضو خاد... در نقش کارمند سفارت داکتر نجیب مقیم دهلی جدید (که در همان یونورستی باوی به طور نیمه علنی ارتباط برقرار می کرد)؛ مشغول بود. موصوف در سال ۱۹۹۱ و یا ۱۹۹۲ با ساختن اسناد جعلی (معلوم نشده به طور قاچاق و یا قانونی) وارد کانادا گردیده است.

این هوشمند استخباراتی بعد از ظهور طالبان یکی از گردانندگان پشت پرده و مسئول فعالیت های مخفی به نفع استقراری و استحکام رژیم ضد تمدن طالبان در تورنتو بود.

قسمیکه در زیر عنوان اشاره شد اینان با کیس های ساختگی و اسناد جعلی خود را عنصر وطن پرست و ضد شوروی جازده، به کشور های غربی پناهنده شدند. و در آنکشور ها در محراق های در ظاهر خدمت و عام المنفعه از قبیل «افغانی تولنه»، «اتحادیه مهاجرین» و...، جمع کرده کمک ها و مساعدت های پولی کشور های محل اقامت را نه در راه انتقال مهاجرین هست و بود تاراج شده، و در مانده ی افغانستان به کشور های غربی؛ بلکه عمدتاً به مقصد انتقال هم قماشان وطن فروش خلقی خویش به مصرف می رسانند.

طالب جاهل و بیسواد و خالق سیاسی شان یعنی CIA و ISI، به این قشر عمدتاً تحصیل کرده و آماده ی هر گونه خدمت، به مثابه مدافعان طالب و جبهه داران به اصطلاح فرهنگی آن، نیاز مبرم داشته و به شکلی از اشکال آنرا از لحاظ پولی تمویل می نمایند.

۱۳- اجمالی از مقایسه اعمال خلقی ها با طالبان :

پر واضح است که تداوم اشکال شکنجه و فشار های روانی و دسپلین نهایت شدید و استخوان سوز و اختناق سیستماتیک توأم با اهانت و تحقیر شخصیت، بالای ارگانیزم انسان _ انسانی که عادات و سلوک مورد پسند اجتماع را از محیط ماحولش در یک روند آرام و بالنسبه سالم بطور اختیاری کسب کرده است _ منجر به دگر گونی عادات و کردار و رفتار قبلی و جذب عادات و مختصات جدید _ طبق دلخواه استعمار _ در وی میگردد. در چنین صورتی است که علامات از خود بیگانگی در فرد به ظهور می رسد.

فردی که نتواند بر وفق خواسته اش بخورد، بنوشد، بپوشد، بگردد، بگوید و به ارزشها و داشته های پسندیده ی فرهنگی و عنعنوی خویش ارج بگذارد؛ مرد و یازنی که اختیار آراستن سر و صورت و موی و ناخنش را نداشته باشد؛ دختر و خانمی که نتواند از عقب شیشه های خانه خودش به بیرون نگاه کند (طالبان امر کرده اند که شیشه کلکین خانه ها، در و دروازه ها باید رنگ شود، تا زن ها دیده نشوند) و قادر نباشد به خاطر خرید مایحتاج به بازار و یا به حمام برود، و بترسد که به سبب خارج شدنش از خانه، با زور و جبر به شفاخانه غرض معاینه ... فرستاده خواهد شد؛ فردی که نتواند همراه و همگام با رفقا و دوستانش؛ حتی با اعضای فامیلش از خانه و کاشانه اش بیرون رود. فردی که بر خلاف میل و رغبتش هر روز پنج بار تحت کنترل دقیق توأم با خشونت آمیخته با نفرت داخل مسجد برده شده، اندام جنسی اش مورد بازرسی قرار گیرد و بسان اسیران جنگی در صفوف نماز گزاران کشانده شود؛ فردی که نتواند شعر بگوید و یا موسیقی بشنود، تلویزیون ببیند و یا به سینما برود و یا عکس ای از جگرگوشه ی دور افتاده اش را درجیب و یا بروی دیوار خانه اش داشته باشد؛ فردی که از تمام مظاهر تمدن دور نگهداشته شود و همیشه در ترس و دلهره کشنده بسر برد. و با ده ها مورد فشار و ا جحاف غیر قابل پیشبینی و عجیب دست بگریبان باشد، سر انجام از خویشتن خویش سوا شده به انسانی مبدل می گردد، بی اراده، بی هویت، بیهوده بی همه چیز و همه کس، خالی از همه احساسات لطیف، ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و... و در بدترین حالتش به انسانی میکانیکی _ بسان رباتک های کمپیوتری _ استحاله می کند.

استعمار و امپریالیزم با شگرد های مشابه و یا شیوه های مختلف موفق شده بود؛ حتی تا چند و چندین دهه مردم مستعمرات را از هویت ملی و فرهنگی شان، از اصالت و خود ارادیت شان، از وجدان اجتماعی و تاریخی شان و از بیشترین سجایا و صفات انسانی شان دور بسازد؛ مگر جنبش های رهائی بخش ملی و استقلال طلبانه سه قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین _ که طلایه دار بسیار شجاع و پیش آهنگ پر افتخار آنها خیزشهای استقلال طلبانه مردم آزادی پرست افغانستان علیه استعمار و امپریالیزم انگلیس بود _ را بایست به ستایش نشست، که ملت های مذکور را از مرداب از خودبیگانگی (Alienation) بیرون کشیده، مجموع خصال و کردار ارزشمند انسانی و وجدان ملی و سیاسی ملت های تحت ستم این قاره ها را بیدار ساخت. هویت ملی و خود آگاهی اجتماعی سرکوب شده و رسوب کرده در تحت شعور و اذهان شانرا دوباره به آنان باز گرداند.

در مقایسه با سایر کشور ها، این اکثریت ملیت های دلیر افغانستان بودند که چون تن واحد در هر برهه ای از تاریخ، و در برابر هر مهاجم و متجاوز بیرحم و ظالم، از اسکندر و تهاجم اعراب چپاولگر و چنگیز تا انگلیس و روس، به پا خاستند. منهای قشر نازک و بسیار پلید جامعه ما که در هر مقطع زمانی در خدمت تجاوزگران قرار گرفتند. اکثریت جامعه در برابر تجاوز به دفاع برخاستند، و دلیرانه از ارزشها و سنت های پسندیده و نوامیس ملی و استقلال و آزادی شان حراست کردند. و در شکست متجاوز، نقش سترگ و تاریخی شانرا ایفا نمودند.

حال امپریالیزم امریکا به کمک و یاری چاکران منطقه ای اش پاکستان و عرب سعودی می خواهد این شگرد کلاسیک را در کشور در خون و آتش فرو برده شده ی ما به آزمون بگیرد. و با فشار و اختناق (اینبار به گونه ای دیگر) مردم ما را در مرداب از خود بیگانگی غوطه ور سازد. برای نیل به این نیت شوم و استعماریش، خلقی ها _ این کهنه افزار های خون آلود دست شکسته سوسیال امپریالیزم روس _ را در پهلوی اجیران تنگ بدست طالبی خویش حاکم بر سرنوشت مردم ی درخون و آتش فرو برده شده ی ما ساخته است.

[امپریالیزم امریکا و شرکا که همواره در فکر تسخیر، تقسیم و تجدید تقسیم جهانند، هم اکنون به بهانه سرکوب مولود عجیب و قسماً متمرّد طالبی شان کشور ما را اشغال کرده، عمدتاً به قصابی و کشتار های دسته جمعی نهایت بیرحمانه ملیت دلیر و بسیار وطن پرست پشتون ما، از طریق بمباران های هوایی و مرمی باران های زمینی اشتغال داشته و سیاست پراکنده سازی و کوچاندن اجباری آنان را از مناطق و سر زمینهای شان تعقیب می نمایند، که این فاجعه خونبار انسانی شدیداً موجب خشم و انزجار سایر ملیت ها و اقوام با هم برادر کشور، که در درازنای تاریخ همیشه در پهلوی برادران پشتون شان رزمیده و آنان را تنها نگذاشته اند؛ گردیده است] .

اعمال و کردار بسیار ظالمانه و ضد کرامت بشری تفنگداران استعمار و امپریالیزم در هر برهه زمان در برابر مردم بومی سر زمین های تحت اشغال، مشابهت های نسبیی را بهم می رساند، (همانطوری که در مناطق مختلف جهان و در کشور های بسیار دور افتاده از هم، برخورد زندانبانان حرفه ای در برابر زندانیان بی دفاع و مظلوم خصلتاً و جوه مشترک را افاده میکند)، این همگونی نسبی کردار ها در اصل، ناشی از خصلت تجاوز، استعمار و امپریالیزم از یکسو؛ و عدم برداشت و تحمل فشار و انقیاد از جانب توده های مردم از سوی دیگر؛ می باشد.

به همین نهج، وجوه تشابه در تکرار عملکرد های اجیران دوباره استخدام شده ی استعمار و امپریالیزم بر ضد مردم را در آسیا، افریقا و امریکای لاتین بوضاحت می توان مشاهده کرد. همینطور رفتار و کردار اجیران کار کشته و دوباره استخدام شده ی خلقی را در افغانستان، که یکبار در دوره ترکی- امین به نام "انقلاب شکست ناپذیر ثور" و سوسیالیزم کذابی زندگی را بر مردم، به جهنمی غیر قابل تحمل مبدل نموده بودند. و بگفته شریک جرم آنان کارمل "دهها هزار تن را به کام مرک فرستادند". این بار؛ اما در شکل و شمایل طالبان افغانی و اسلام اصیل، دوشادوش اجیران و اجنتان پاکستانی الاصل و عوامل القاعده به قصابی و تسلیخ مردم ی بی دفاع ما سرگرم می باشند. و در جبهه مطبوعاتی نیز به تخویف و تهدید قلم بدستان ضد طالب و خالق سیاسیش (CIA) مبادرت می ورزند.

برشماری تمامی اعمال و کردار ضد ملی و ضد کرامت بشری خلقی ها از آغارین روز های کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ تا تجاوز شوروی به کشور و مقایسه آن با عملکرد کنونی اینان در شکل و شمایل طالب، در حوصله این یادداشت نمی کنجد؛ مگر فشرده سه - چهار عملکرد شانرا به مثابه نقاط عطف در دولت خلقی و طالبی بایست مقایسه نمود، تا شباهتهای آن بر ملا شده، همیاری و همکاری خلقی ها با طالبان پاکستانی و عرب القاعده ای بیشتر افشا و بر ملا گردد.

■ در ساحه ماموریت، کارمندان دولت کودتا همه وقته بایست در محل وظیفه حاضر می بودند. غیر حاضری و نیامدن بالای وظیفه محوله به مفهوم عدم همکاری با دولت خلقی و همسویی با دشمنان "انقلاب ثور" تلقی می شد. مامور "غیر حاضر" را مورد پیگرد قرار می دادند، تا علت بی علاقهگی وی در وظیفه، و یا اشتغال و مصروفیتش را در جای دیگر بفهمند. امارت طالبی نیز کسانی را که بالای وظیفه حاضر نشوند، مورد باز خواست شدید قرار میدهد. علت نیامدن شخص بالای وظیفه اشرا از ملای طفیلی و مفتخور مسجد محل اقامت مامور "غیر حاضر"، که نماینده استخباراتی شان می باشد؛ جویا می شوند.

■ عدم اشتراک مامورین و شماری از مردم در میتنگ ها و تظاهرات دولت کودتا، سبب خشم خلقی ها میگردد. مرتکب را مورد تحقیق قرار داده، زیر نظارت می گرفتند تا دریابند که وی به کدام جریان سیاسی تعلق فکری دارد یا نه. در شرایط حاکمیت طالبان، فردی که برای ادای نماز به مسجد نیاید از جانب ملا بازجویی

شده هرگاه بار دوم باز هم در مسجد حاضر نشود، توسط طالب بچه های دره بدست به شدت لت و کوب شده، تحت نظر قرار می گیرد.

■ اجتماع بیش از چهار تن، چه در صحن مکتب، چه در محوطه پوهنتون و یا سایر محلات، ولو از روی نیاز می بود، ذریعه گلاشنکوف بدستان خلقی با خشونت متفرق ساخته میشد. اوباشان طالبی نیز به همین شیوه عمل می کنند؛ حتی اجتماع بیش از دو تن را تحمل نمی توانند و مرتکبین را با میله تفنگ متفرق می سازند.

■ خلقی ها که می گفتند: "بی طرفی بی شرفی است" نرمترین انتقاد آمیخته با خوشرویی را از جانب افراد بی طرف با عکس العمل توأم با خشونت و تهدید جواب می گفتند؛ به مثل هر گاه کسی به دوست و یا همکار مورد اطمینانش به آهستگی می گفت: "نرخ گوشت بلند رفته" هر خلقی ای که این جمله را می شنید به گوینده اخطار میداد که "انقلاب ثور" را تخریب ننماید، ورنه صدمه خواهد دید.

"وجدان" و "وجدان" هائی طالبی که در خارج از کشور اجازه هیچگونه انتقاد؛ حتی انتقاد ملایم و "مؤدبانه" (همانند "نقد" آقای عنایت شریف) را به منتقدان طالب نمی دهند، ای به حال کسی که در حیطة نفوذ طالب بچه ها و "چلی های آرایش کرده و شب را با ملا در حجره سپری کرده"، لب به اعتراض و یا انتقاد بگشایند.

درصحت این گفته، که "زن نصف نفوس جامعه را تشکیل میدهد" (البته در جوامع آرام و دور از جنگ) تردیدی وجود ندارد؛ مگر در شرایط کشور ما که جنگهای چندین ساله از مردان بیشترین قربانی را گرفته، تا از زنان. از همین سبب تعداد زنان از نصف نفوس جامعه به مراتب بالاتر به نظر می رسد. طالبان، اعم از افغانی و پاکستانی، بنا بر خصلت مذهبی و اجتماعی (منجمله حجره نشینی کم و بیش همجنس بازی) زن ستیز، زن آزار و در نهایت دشمن زنان می باشند؛ ولی خلقی های طالب شده که در گذشته، یعنی بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷، زنان را حتی بروی جاده ها، چهار راه ها، پارکها و قشله های عسکری به رقص و پایکوبی، ساز و آواز و نمایشات، غرض مصروف ساختن مردم و دلگرم نمودن عساکر و میداشتند؛ هینطور سازمان زنان خلقی را - که در رأس آن "دل آرا محک" قرار داشت - روز تا روز گسترش و توسعه می دادند، تا این "نصف نفوس جامعه" را به طرفداری از دولت کودتا فعال سازند؛ در اوضاع و حالات جاری این "بیشتر از نصف نفوس" را روی دو منظور عمده تحت قیود و دسپلین مافوق تحمل انسانی قرار داده اند: از یک جانب با دور نگهداشتن آنان از اجتماع، توان مادی و فرهنگی جامعه آتش زده شده ی ما را به پاینتترین سطح ممکنه ی آن می رسانند. و از جانبی دیگر، از بسیج و تشکل آنان در برابر تجاوز گران پاکستانی و عرب القاعده ای جلوگیری می نمایند؛ زیرا که از تحرک و بر پای خودجوش و با سازمان یافته زنان در برابر تجاوزگران، که تاریخ پر افتخار کشور به کار و پیکار و حماسه های بی مثال شان می نازد؛ بدرستی آگاهند.

در رابطه مقایسه اعمال سرکوبگر طالبان با خلقی ها منابع "ملل متحد" نیز اشاره نموده است:

«... منبع خبری همچنین افزوده است که جنایت و تجاوز در دوران قبل از طالبان نیز انجام می شد، ولی طالبان به آن شکل سیستماتیک بخشیده اند. منابع ملل متحد گفته اند که حمایت از طالبان که در اوایل زیاد بود، به شدت کاهش یافته و مردم شدیداً از آنها بیزارند. خوف و وحشت در میان مردم از طالبان مانند دوران رعب آور خلقی هاست که مردم شب را به صبح باور نداشتند.» (صفحه ۵ شماره ۲۱ زرنگار مورخه ۱۱ جدی ۱۳۷۶).

اغلب اجحافات و قیودات و اشکال ستم بر زنان، همچنان "نو آوری" های تمسخر بر انگیز مذهبی آنان از قبیل ستر اندام جنسی اسب و خر!!؛ قطع انگشتان زنان به خاطر رنگ ناخن؛ منع ساز و آواز؛ شعر و ادب؛ فلمبرداری و عکاسی (خلقی ها از برداشتن عکس سخت وحشت دارند، زیرا بدرستی آگاهند که مردم چهره هایشان را؛ حتی با وجود داشتن ریش های انبوه هم، تشخیص داده می توانند؛ مثلیکه چهره شماری از آنان را از روی عکس هایشان تشخیص داده اند.) و تجلیل از سال نو و...، محصول دماغ شاگردان تره کی کودن، یعنی خلقی های طالبی شده می باشد.

۱۴- درنگی بر محور اساسی طالبان:

استعمار در اشکال و انواع مختلفه اش همواره کوشیده است تا موره های سیاسی مورد نظر را برای روز مبادا در آستین اش بپروراند، وقتا که روز کارایی آن فرا برسد، بروی تخته بازی، رهایش می نماید. و عوام الناس را از ظهور به اصطلاح برق آسایش در بُهت و حیرت فرو می برد.

موره های قبلی امپریالیزم امریکا، یعنی مجددی ها، سیاف ها، خالص ها، گلبدین ها مزاری ها و امثال شان - که بعد های وابستگی و جاسوسی دیگری هم دارند - نقش خونبارشان را بیهوده باختند. در واقع بازیگران خوبی

از آب درنیامدند. امپریالیزم اینبار مهره مهلکتر و زهر آلود تری را که از سالها قبل پنهانی پرورانیده بود، از آستین اش بیرون آورد.

از آنجایی که تشریح و تفسیر جزئیات محور اساسی این موره سیا (طالبان) در مجال فشرده ی این یادداشت نمی‌کنند، صرفاً به شرح مختصر شاخص های شکل گیری آن در زیر بسنده میشود.

یکی از این شاخص ها، ملا ها و طالبان در تنظیم " حرکت انقلاب اسلامی افغانستان " می باشد، که نشریه " شعله جاوید" زیر عنوان " طالبان تاج و تخت " جهات متعددی آنرا بدرستی مورد بحث قرار داده است. رشد طالب (طالبان) در این تنظیم بعد از انشعاب گلبدین و ربانی مدتی به کندی گرایید؛ مگر از آغازین هفته های ظهور شان شتابی گرفت در خور توجه، و رونقی بهمزد " حیرت بر انگیز "؛ چونکه خون تازه دینار و دالر عرب سعودی به جوی خشکیده ی هررگش شان به جریان در آمد. در ساحة تبلیغات نیز "معجزات طالبان" برخ عوام الناس کشیده شد؛ چنانچه خانم سویسی «بی بی حاجیه کلاوس» به خاطر سر زبان انداختن کرامات طالبان و بنیاد اصلی آن (حرکت انقلاب اسلامی افغانستان) در مصاحبه اش با سید بخارشاہ (منتشره فرنٹیرست ۱۵ مارچ ۱۹۹۵ که ترجمه آن در شماره ۴۷ «پیام زن» آمده) ابراز داشت که از شانزده سال بدینسو به اسلام روی آورده و به عضویت تنظیم " حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" در آمده و به شدت تحت تأثیر طالبان قرار گرفته است. و از اینکه « کابل امن تر از پشاور است و مردم در آنجا تحت حکومت طالبان خشنودند » ابراز خرسندی نموده است (توگویی خانم کلاوس و آقای قادری قبلاً توافق کرده باشند که عین مطلب را با جملات و کلمات مختلف بیان نمایند) .

جذب نیروی سیاسی _ در واقع جنگی_طالبان از مناطق قبایل پشتونهای آن طرف خط منحوس «دیورند» از قلم تحلیل گر «شعله جاوید» مانده است. جادارد که با اشاره ای این بُعد فراموش شده را به روشنایی کشید، تا احاطه پژوهش خواننده در مورد شکل گیری اسکلیت و استخوان بندی تشکل طالبان گسترش بیشتر یابد.

«مجاهد ولس» در شماره دهم مورخ جدی سال ۱۳۷۵ خویش می نویسد :

« موسسات ریسرچ نظامی در غرب می گویند که فعلاً هفتاده و پنج هزار (75000) مدرسه شرعی در پاکستان وجود دارد که حدود یک میلیون طالب در آن مصروف تعلیم بوده و از آن جمله صد هزار آماده جنگ بطرفداری طالب ها در افغانستان می باشند.»

چنین رقم سرسام آور را نباید مبالغه پنداشت. در این رقم درشت نه تنها طالبان از اقوام پشتونهای آنطرف «خط دیورند»، نو جوانان از اقوام مهاجر هندی تبار مسلمان (قبلاً کوچیده به پاکستان) ، پنجابی ها و سندی ها شاملند؛ بلکه نسل کودکان و نو جوانان سالهای ۱۹۸۰ از مهاجرین خیمه نشین پشتونهای افغانستان و خلقی ها و نسل نوی آنان ، که بعد از تجاوز شوروی به پاکستان فرار کرده بودند؛ هکذا بخشی اندکی از " افغان ملتی" ها نیز شامل می باشند .

۱۵- موقف " افغان ملت " در برابر طالبان :

اگر از نگرش بر تاریخچه انحراف سوسیال دموکراسی در غرب، که کانون پرورش آن بوده است، چرایی و چگونگی سقوط احزاب سوسیال دموکرات تا سطح ستایشگر و پشتیبان دولت های امپریالیستی خودی در جنگ جهانی اول بگذریم؛ از تذکار خیانت آشکار تعدادی از سوسیال دموکراتهای «افغان ملت» (منهای جناح باورمند آن حزب به امر سوسیال دموکراسی که عده ای از آنها توسط عوامل امپریالیزم و ارتجاع در پاکستان ترور شدند و تعدادی هم در جبهات جنگ مقاومت کشته شدند) به مردم و کشور شان؛ یعنی سر فرود آوردن آنان در برابر ارتش متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت دست نشانده اش؛ نمی توان منصرف شد.

چند فردی از اعضای رهبری "افغان ملت" به شمول تعدادی از صفوف زندانی شده ی آن حزب، در زندان پلچرخ قطعنامه ای را بیرون دادند، مبنی بر تایید بی چون و چرای تجاوز ارتش شوروی به افغانستان، و ابراز ندامت حقارتبار از مبارزه علیه دولت پوشالی کارمل؛ انحلال حزب «افغان ملت»؛ تمنا ی ننگین عفو و رهائی از زندان؛ که متن قطعنامه شان از طریق اخبار ، جراید و رادیو تلویزیون کابل نشر و پخش گردید. همچنان دولت پوشالی عین قطعنامه آنان را چاپ کرده، بر دیوار دهلیزهای پیچ در پیچ سلولهای زندان پلچرخ نصب نمود.

این ندامت نامه مضحک و نفرت انگیز، که با کرنش خاصی تحریر شده بود، موجب می گردید که سایر زندانیان، تسلیم طالبان و توابین کرنشگر افغان ملتی ، که عوامل نفوذی خاد در میان شان دیده می شد؛ را با دیده حقارت نگرسته و آنان را مورد تمسخر و استهزا قرار دهند.

هر زمانی که آتش نبرد مسلحانه در سنگر جنگ مقاومت فروزانتر شده می‌رفت، KGB دو، سه تن از رهبران آن حزب؛ مثل یوسف واکمن، داکتر څرک و... را غرض مصاحبه تلویزیونی از زندان پلچرخ بیرون می‌برد، تا در مورد انحلال «افغان ملت» و «دخول قطعات محدود قوای دوست» به افغانستان، به حرافی بپردازند. و تجاوز را تحریف و تطهیر نموده، رزمندگان آن حزب را از مقاومت در برابر اردوی متجاوز و اشغالگر شوروی بر حذر دارند.

آنچه از «افغان ملت» ی‌های داخل زندان که به خاطر پاداش خیانت تاریخی شان قبل از «عفو عمومی» زندانیان به خاطر «مصالحه ملی» دیکته شده از جانب گرباچف، از زندان رها گردیدند. بعد از به اصطلاح سقوط دولت پوشالی (در واقع تعویض پلان شده ی دولت نجیب مطابق پلان KGB به دولت ربانی - مسعود که صور اسلامی - جهادی دولت پوشالی بود) با حزب اسلامی حکمتیار هم صدا و هم گام گردیدند. بعد از آنکه جارچیان غرب ظهور طالبان را به سمع جهانیان رسانیدند، شماری از «افغان ملت» ی‌ها [همانند برخی از روشنفکران سرشناس و قلم بدستان معروف که افتخار تاریخی دست بوسی ملا محمد عمر را به چنگ آوردند] در برابر طالبان زانو زدند و به ستایش از این وحشیان و رهبر جاهل شان پرداختند. چنانچه در این اواخر انور احدی رهبر حزب «افغان ملت» در مصاحبه سپتمبر ۱۹۹۷ که از رادیوی BBC پخش شد. مجموع فعالیت‌ها و پیشرفت‌های طالبان را ستود؛ اگر یک رهبر (یوسف واکمن) بخاطر رهائی از (بیست سال) قید خود و قید یارانش، سالها پیش تجاوز ارتش شوروی به کشورش را از طریق رادیو تلویزیون دولت دست‌نشانده، رسماً مورد تایید و تکریم خفتبار قرار داد، هم اکنون رهبر دیگر آن حزب انور احدی بدون قید و بند و زنجیر بر تجاوز آشکار پاکستان زیر پوشش طالب از طریق رادیو BBC صحه گذاشت. [انور احدی حالا در دولت دست‌نشانده امپریالیزم امریکا به سمت وزیر مالیه کرزی نقش تاریخی اش را ایفا نموده مزدش "کارکرد" هایش را دریافت میدارد].

۱۶- متن سند سری؛ برخی از دلایلی استخدام خلقی‌ها توسط ISI :

در اوایل سال جاری عیسوی (۱۹۹۸) وزیر انرژی پاکستان اظهاراتی در مورد «ادغام افغانستان با پاکستان» مبنی بر «بهترین طریق برای پاکستان آنست تا افغانستان را به حیث ایالت ششم خویش بپذیرد...» نمود.

اظهار نظر تکان دهنده (در واقع "عو عو" و "غوغو") و سخت اهانتبار، آنهم از زبان یک بروکرات کشور بی تاریخ و جدا ساخته شده از پیکر هندوستان از یکسو؛ و تغییر بیرق و تعویض جمهوریت افغانستان به امارت افغانستان [بتاریخ پنجم عقرب ۱۳۷۵ - ۲۶ اکتوبر ۱۹۹۷ ظاهرآ به فرمان ملا عمر به امارت افغانستان تبدیل گردید]، ذریعه طالب از سوی دیگر؛ متن سند مهمی را به خاطر نگارنده ی این داشت شکل داد که آنرا در جزوه ای بنام «کلبدین حکمتیار خاین ملیست یا جاسوس یا هر دو» (از «وقف میوند...» مورخ ۲۷ دسمبر ۱۹۹۰ و درج شماره ۳۹ «پیام زن» حوت ۱۳۷۳ فبروری ۱۹۹۵) مطالعه نموده بود.

اینک آرزوست نقل این سند مهم، که بر مبنای آن اظهارات وزیر انرژی پاکستان شکل گرفته، بعد نوینی در قضاوت خواننده ی دیر باور باز نماید:

«کشف یک سند»

«متن آن سند سری»

«مدیریت عمومی آرشیف»

«استخبارات نظامی اسلام آباد»

«۲۲ فبروری ۱۹۸۸»

«به آتشه دفاعی سفارت پاکستان...»

موضوع اولویت‌ها و استراتیژی پاکستان

- ۱- خروج عساکر روسی شرایط جدیدی را برای حل مساله افغانستان ایجاد میکند. بعد از سقوط رژیم کابل اوضاع اقتصادی و سیاسی در کشور نهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادر نخواهد بود بدون کمک وسیع خارجی بر کشور حکومت کند. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که از طریق آن کمک خارجی میتواند صورت گیرد.
- ۲- سیاست ما در قبال افغانستان بستگی به سه عامل دارد:

الف- تشکیل یک حکومت جدید از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند. نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیادی ملل و قبل از همه کشور های اسلامی تشکیل خواهد داد. ما باید در این حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین نماییم. وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهر های عمده مثل جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آنجا تمام کشور را اداره خواهد کرد. مجاهدین محتاج به تمام کمک های ممکن نظامی خواهند بود. باید مستشاران نظامی به آنها در ایجاد چیزی شبیه یک اردو منظم کمک نماید. دخالت و اشتراک پاکستان لازم است تا اوضاع کنترل شود- منافع ملی ما حفظ گردد.

ب- سقوط رژیم کابل میتواند از دو طریق صورت گیرد. این کار باید از طریق محاصره کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره کامل اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد- برای این منظور ما باید تلاش کنیم تا در حلقهات نظامی کابل نفوذ نماییم. بسیار با اهمیت است که نفوذ ما در حکومت جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جابجا گردند. آنچه که حایز اهمیت عظیم است ایجاد شرایطی است که در آن عملکرد های عادی این حکومت صرفاً در صورت حضور مشاورین ما امکان پذیر گردد.

ج- اعاده صلح و آغاز اعمار مجدد کشور یک پروسه طولانی و دردناک خواهد بود. ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این پروسه را کنترل کنیم بلکه در آینده ادغام تدریجی ساختار اقتصادی و سیاسی ما را به چنان طریقی تأمین کنیم که منتج به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان [کلمه گردد بعد از ذکر نام افغانستان در سند تذکار داده نشده- نگارنده قلم بدستان...] این امر سر انجام می تواند به کنفدراسیون افغانستان و پاکستان بیانجامد- این اندیشه حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد - باین وصف فعالیت تبلیغاتی ماهرانه لازم خواهد بود تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند.

۳- وضع هنوز هم متشنج است و مستلزم احتیاط می باشد. اطلاعات مفصلتر شما مورد قدر دانی ما خواهد بود و باید بزودترین فرصت برای ما گسیل گردد. »

» در غیاب مدیر عمومی استخبارات «

» دگروال محمد ارشاد چووری «

خطوط اساسی استراتژی پاکستان در مورد یک دولت وابسته، از هر لحاظ، در متن این نامه بسیار مهم مدیریت عمومی استخبارات نظامی پاکستان ISI عنوانی آتشفشانی دفاعی سفارت آن کشور، در پایتخت کدما کشور دیگر (که « وقف میوند بمنظور... » شاید بنابر ملحوظات امنیتی از بردن نام مرکز کشوری که سفارت پاکستان در آن قرار دارد، خود داری کرده است)؛ وضاحت یافته است.

در هنگامی که دولت پوشالی از خود جان سختی نشان می داد، نصب یک حکومت جدید از جانب پاکستان در جلال آباد که بنیاد آنرا رهبران اجیر و وطن فروش جهادی بایست می ساخت - مورد نظر بود؛ مگر بنا بر علل عدیده؛ منجمله عدم موفقیت حمله نظامی نیروهای پاکستانی در همگامی با مجاهدین در جلال آباد، اندیشه یک دولت وابسته در جلال آباد را از سر طراحان نظامی پاکستان بدر کرد. آنان همانطوری که در نامه بسیار مهم و سری مدیریت عمومی استخبارات پاکستان نیز اشاره کرده اند، در حلقهات نظامی کابل رخنه کردند. این همان حلقهاتی بود که جنرال تنی خلقی به سمت نماینده ISI در رأس آن قرار داشت (۴).

افشای اسامی برخی از عناصر دولت کودتا، در واقع اشخاص مورد اعتماد ISI - که ذکری آن در حاشیه آمده - بدرستی می رساند که گردانندگان اصلی این کودتا علیه دولت پوشالی، تنی و دارو دسته خلقی اش بود؛ چنانچه عدم پیروزی کودتای تنی- گلبدین بعداً روشن ساخت که چطور تمامی خلقی های تحت سرپرستی تنی و شرکاء در درون توبره ی حزب اسلامی پناه بردند، و از آن طریق همکاری و همسویی شانرا به ISI ابراز کردند.

CIA و ISI، این نیروی پر عقده، پر کینه، زخم برداشته و شکست خورده؛ (بشمول بخش های از آنان که افتخار عضویت KGB را داشتند و توسط CIA شناسایی شده و یا نشده بودند) را بنا بر علی که در زیر پیکره بندی شده با آغوش باز پذیرفت، و روی همکاری، صادقانه، شان در پروژه طالبان حساب باز کرد.

۱- داشتن تحصیلات عالی نظامی در اتحاد شوروی سابق.

۲- داشتن تجارب جنگی در نبرد های رویا روی با نیروی های مقاومت، تحت قومانده ی نخبه ترین جنرالان روسی در افغانستان.

۳- داشتن مهارت و لیاقت در کارد برد جنگ افزار های پیشرفته و نوین.

۴- داشتن چندین سال تجربه در فن بسیج و سازماندهی نیرو (نظامی و ملکی).

۵- حضور پیلوت های ماهر در جمع آنان که شماری از پیلوتان در دوره بیرک - نجیب همرا با طیارات جنگی " میک ۲۱ " شان به پاکستان پناهنده شدند [مسلماً عامل KGB نمی تواند که در بین این پیلوتان در نقش ناراضی و پناهنده، به پاکستان فرستاده نشده باشد] .

۶- تضاد و تخاصم عمیق آنان با دولت شوروی پیشین، که ایشان را از قدرت برکنار کرده، و وابسته های پرچمی و خادی و سازی خود را به جای آنان گمارده بود.

۷- شناخت نسبی اینان از جغرافیای نظامی کشور و ویژگی های آن.

۸- داشتن نفرت عمیق شان از مردم - مردمی که بر علیه کودتای ننگین شان به پا خاسته و آنان را به سبب جنایات مدهش و بیشمار شان همواره مورد لعن و نفرین قرار داده و خواهان محاکمه این جنایتکاران جبون و بی رحم می باشند.

این جنایتکاران همان قسمی که در اختناق و سرکوب مردم خویش مشاورین خوبی برای متجاوزان روسی بودند، هم اکنون، برای طالبان پاکستانی، نه تنها مشاورین خوبی اند؛ بلکه در ساحه عملکرد ها، در اغلب موارد، نه تنها رهنمون و رهگشای طالبان می باشند؛ بلکه هموند و همگام آنان در جنایت و سرکوب مردم و...؛ نیز می باشند.

در «ادغام تدریجی ساختار اقتصادی - سیاسی» که در نامه سری فوق تذکار یافته است ، خوانندگان به خوبی آگاهند که دولت پاکستان چگونه پایه ها و نهاد های اقتصادی کشور ، به خصوص مناطق سرحدی را منهدم و نابود ساخته و آن ساحات را همانند « صوبه سرحد» ، محل داد و ستد و خرید فروش کالا های Made in Pakistan نموده، و کلدار بویناکش را به جای پول افغانی به گردش در آورده است.

پاکستان و مولودش (طالبان) که بر بیشترین ساحات کشور مسلط گشته و پروسه ادغام اقتصادی با پاکستان را تا حدودی انکشاف داده اند، به فکر «ادغام سیاسی» کشور افتاده، می خواهند « به تبلیغ ماهرانه » بپردازند « تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند » ؛ مگر خودشان نمی دانند که پروسه تلاشی و تجزیه شان از مدتها قبل آغازیدن گرفته است.

مردم ی در خون و آتش فرو برده شده ی ما که از خلق و پرچم و خاد و سازا و سر باند های ملیشایی، جهادی و طالبی و حامیان امپریالیستی شان [که هم اکنون افغانستان را در اشغال داشته به کشت و کشتار های دسته جمعی شان زیر نام سرکوب طالبان و القاعده مشغولند] تا آخرین حد ممکنه متفرند، و به امید انتقام از این وحشیان اجیر شده نفس می کشند.

بدون وحدت، همسویی و همراهی تمامی نیرو های آزادیخواه، دموکرات، و ضد هر گونه وابستگی که دلبرانه امر بسیج و تسلیح توده ها را پذیرا کردند ، کسب آزادی سیاسی و اقتصادی، استقرار صلح و امنیت، وحدت ملی و استحکام دولت مستقل ملی ، امریست به سان سراب در بادیه.

[نگارنده برای بیرون راندن قوای اشغالگر از کشور، جز راه کلاسیک مبارزه یعنی "سه اصل خلق" که در بحث های بعدی در رابطه با آن باید صحبت شود - کدام راه بیرون رفت از شرایط ای که امپریالیزم آمریکا بر مردم و کشور ما تحمیل کرده است؛ راه دیگری را سراغ ندارد] . آذرویه (حوت ۱۳۷۶ - فیروزی ۱۹۹۸) پایان

پانویس ها

(۱) یکتن از اعضای ISI بنام راجا انور که در خارج از زندان باین شبکه ارتباط قایم کرده بود، در ماه جوزای سال ۱۳۶۲ در زندان پلچرخ بلک اول سمت شرقی با اعضای رهبری فرکسیون خلق در قالب زندانی در تماس مستقیم قرار داشت. نامبرده برای اطلاعات زندان نیز کار میکرد.

(*یک تن از کدر های برجسته و مهم فرکسیون خلق... در داخل زندان پلچرخ روزی در وصف وطن پرستی صدراعظم شاه ولی چیز های گفت که به نکته ای از آن درنگ میکنم:

« بخشی از تحقیقات داکتر صاحب شاه ولی در خاد این بود که وی چرا از فعالیت مخفی اعضای حزب در پاکستان و هسته هایی که در آن کشور توسط اعضای حزب (خلقی ها) تشکیل داده شده بود ، به رفقای روسی گذارش نمیداد...»

دید وادید های راجا انور زندانی با اعضای رهبری فرکسیون خلق که مدتی با آنها یکجا در کوته قفلی های سمت شرقی بلک یک " همزنجیر " بود سوالهای زیادی را مطرح میکند.

(۲) صدیق راهی برادر نجیب ، که خود یک تن از اعضای سازمان امنیت شوروی بوده و بنا به دستور آن سازمان در سال ۶۶ در لانه دومی اش یعنی شورای نظار می خزد (و در قوس ۱۳۶۶ آمر باند جمعیت " استاد

ربانی" به پیشوازش شتافته خبر پیوستن موصوف را به مجاهدین، با شور ملا گونه پخش می کند) در صفحات ۳۷-۵۵ و ۵۶ اثرش " آیا نجیب را می شناسید" چنین می نویسد :

" نجیب الله بعد از کودتای ۲۶ سرطان داود خان به پشاور می رفت و در آنجا بواسطه پدرش ، که با گروه "پشتونخواه" نزدیکی داشت با محافل چپ پشتونستان و هند به هدایت KGB رابطه برقرار میکرد "، "نجیب... توانست به حیث رئیس خاد و خادم با اعتبار و راستکار KGB با توسعه قلمرو و نفوذ اداره جاسوسی KGB در پاکستان و صوبه ای سرحد و بین قبایل سرحدی پردازد".

(۳) از میان زندانیان زخمی و مرمی خورده و مریضان بستر شده در " شفاخانه" بلاک دو زندان پلچرخ، مریضانی مورد نظر روس ها که می بایست به حیات شان خاتمه داده شود ؛ ولی بنا بر ملحوظاتی سیاسی و... بنام "مریض فوت شده در شفاخانه زندان" به اطلاع پایوازشان_ که از بستر شدن آنها در " شفاخانه " زندان با خبر بودند _ رسانیده شود ، نه اعدام آنان توسط دولت، یک تن از داکتران عسکری _ که داغ های چپک بر روی مسخ شده اش مایه عقده حقارت وی شده بود _ به اسم ... "غیرتمل" (و یا واژه ای شبیه همین نام منفور) به حیث سر طبیب " شفاخانه " بلاک دو زندان پلچرخ (در سالهای ۱۳۶۰) ایفای " وظیفه" می کرد . این جلد خلقی فرومایه زندانی مریض و یا مرمی خورده مورد نظر " مشاورین نظامی روس " را در هنگام شب (که جریانش در نوشته های بعدی از همین قلم منعکس خواهد شد) شخصاً به قتل می رساند.

(۴) در صفحه ۵۰ جزوه " گلبدین حکمتیار خاین ملی... " نوشته شده :

« بعد از ناکامی کودتا معلوم گردید که پلان مشترک حکمتیار و تنی، آن بود تا در صورت کامیابی کودتا، صالح محمد زبیری به حیث رئیس دولت، گلبدین معاونش و تنی مسئول نظامی تمام کشور در حکومت مشترک آنها خواهد بود، همچنان پست های حساس و مهمی را بر سائر اعضای برجسته باند خلق منجمله اسد الله سروری نیز سپرده می شد.» .

[همچنان در رابطه کودتای ناکام و فرار خلقی ها با جنرال تنی... ، در صفحه ۱۸۶ " حوادث تاریخی افغانستان (از تأسیس جمهوریت تا بمیان آمدن اداره موقت افغانستان) " اثر دکتور جمیل الرحمن کامگار این مطلب درج است :

« خلقی های که با جنرال شهنواز تنی به پاکستان فرار نموده بودند شکایت دارند که مقامات پاکستان معاش آنانرا قطع نموده است. برای این اشخاص ماهانانه ۱۵۰۰ روپیه معاش داده می شد، همراهان تنی در حدود ۸۰ - ۱۰۰ تن بودند. ۲۲ حوت ۱۳۷۰ مطابق مارچ ۱۹۹۲»
و همینطور آقای کامگار در مورد رابطه تنگاتنگ حکمتیار با اعضای مرکزی حزب خلق در همان کتاب صفحه ۲۰۸ اشاره ای دارد :

" مورخ ۱۷ ثور ۱۳۷۱ مطابق می ۱۹۹۲ - احمد شاه مسعود طی مصاحبه ای مطبوعاتی شریط اوربند حکمتیار را رد نموده گفت : ملیشه ها در سقوط رژیم با ما همکاری نموده اند باید تشویق گردند نه توبیخ ، وی افزود در کابل اکنون ملیشه ای وجود ندارد همه مجاهدین اند. او (" مسعود قهرمان" آذرویه) حکمتیار را مهماندار وطنجار، یکتین و مانوکی منگل قلمداد کرد ["] .

(۵) " جمال وردک و لیونی که در دوسلدورف آلمان زندگی میکنند اجیر سازمان استخباراتی امریکا (CIA) شده اند ایشان به استشاره آقای احدی وزیر مالیه در مربوطات پایگاه نظامی امریکا در آلمان مقرر شده اند. وظایف این دو نفر این است که تمامی مکاتب، ایمل ها ، فکس ها و تیلفونهایی که از اروپا به افغانستان و یا از افغانستان به اروپا مخابره می شوند ثبت کرده و آنها را ترجمه نمایند...". (نوشته دوکتور کریم غروال مورخ 08.09.06

مندرجه سایت (گفتمان Gftaman)